
مراقبه و پاکسازی
انسدادهای پولی و مالی
نویسنده
زهرا رئیسی

ما مثل فرودو، حلقه هایی شوم رو طی ماموریت های مختلف زندگی و امتحانات روحی حمل میکنیم. داستان زندگی همه ی ما حماسیه چون ناخواسته، جنگ های مختلفی به سراغ ما میان. و زمانی که از انرژی حیاتیمون سو استفاده کنیم، خودفروشی کنیم و قافیه رو ببازیم، مثل اینه که اون حلقه رو تسلیم موجودات سو استفاده گر کردیم، یا به نفع طمع خودمون، ازش سو استفاده کردیم.

وقتی ماموریت به پایان برسه، ما با کار و ایده هایی که کاشتیم، ضربه ای کاری، به بخشی از ایده ها و تلاش های برادری تاریک زدیم، و مثل اینه که بخشی از توانش رو سوزوندیم و نابود کردیم. و این بهایی هست که برای سعادتمون پرداخت میکنیم.

امروز قبل از خواب، برای تقویت و پاکسازی چاکرای ستاره ی زمین یا شعله های سفید مراقبه انجام میدادم. حین مراقبه از خدا خواستم که کمک کنه تا انسداد های پولی و مالی، که باعث میشن نتونم به درستی برای رسیدن به ثروت مادی تلاش کنم رو نشونم بده.

حین مراقبه، صرفا به خدا فکر میکردم و به هیچ فرشته یا موجود یا انرژی دیگه ای، درخواست کمک ندادم.

بعد از مراقبه، کم کم به خواب رفتم. در دنیای خواب، میدیدم که سن و سال یک کودک رو داشتم. یکی از اقوام ما برای دیدنمون اومده بود. فرض کنید که اسم مستعارش بابک هست.

بابک در واقعیت، مرد جوانیه و میدونم که علاقه ی زیادی به جادو و طلسم داره. همچنین میدونم که از اوایل جوانی، انواعی از جادوها رو برای رسیدن به خواسته هاش به کار گرفت. حالا بابک سنی بیش از ۳۰ سال داره و میدونم که نه درآمد و ثروت خوبی داره، و نه تونست به آرزوی دیرینه اش یعنی ازدواج کردن برسه.

در دنیای خواب میدیدم که، بابک داره در مورد کارهای متافیزیکی مختلفی صحبت میکنه. کارهایی که در زندگی، بهشون علاقه مند شده یا پیگیرشون هست. در مورد کلاس های خاصی که میرفت و فرقه های خاصی که به عضویت شون در اومده بود میگفت.

پشت ذهنم تصاویر کلاس ها و اساتیدش رو میدیدم، و برام آشکار بود که آموزه هاشون بسیار ضد و نقیضه. ۹۰ درصد چیزهایی که گفت، آموزه هایی آلوده و اشتباه به نظر میرسید.

از بابک دور شدم تا به یکی دیگه از اطرافیانم سر بزنم. فرض کنید که اسم مستعارش کیارش هست. کیارش، مرد میانسالیه و در واقعیت، علاقه ی بسیار زیادی به پول داره. اون برای رسیدن به پول، از هیچ تقلب و شیوه ی غیر اخلاقی ای اجتناب نمیکنه. کیارش همچنین، خیلی فرد خشن و پرخاشگریه.

میدیدم که کیارش در حال فکر کردن هست، اما نمیدونم به چی فکر میکرد. در دنیای خودش غرق بود و من میخواستم هاله ی انرژیکیش رو ببینم. وقتی سعی کردم انرژیش رو ببینم، متوجه یک حفاظ مکعب مربعی شدم، که روحش رو در برگرفته.

یکی از سطوح این حفاظ کهربایی رو جدا کردم تا بتونم انرژی درونش رو ببینم، اما ناگهان توده ای منفی که در نظرم بسیار

ترسناک بود، از درون این مکعب به بیرون اومد و به من خیره شد. میدونستم که این روح کیارش نیست، اما مثل یک ویروسه که به روحش چسبیده.

ساعتی بعد، کیارش از من در مورد کاری که کردم پرسید. بهش گفتم که سعی داشتم نگاهی به هاله اش بندازم، اما یه موجود ترسناک اومد و مزاحم کارم شد. ترسیدم که به کیارش بگم: این موجود از درون هاله ی خودش بیرون اومد، چون میدونستم دوست نداره کسی بهش از این تهمتا بزنه و وجهه اش خراب بشه. برای همین گفتم که این موجود، از ناکجا اومد و اجازه نداد به کنجکاویم ادامه بدم.

کیارش به وضوح، از این که همچین چیزی رو شنید، خوشحال و راضی بود.

رفع انسداد های پولی و مالی، یکی از پرچالش ترین فرآیند هایی هست که میشه به کمک مراقبه و خودسازی در پیش گرفت. این کار دشواره چون ما در یک سیاره ی به شدت

آلوده هستیم و سیستم های پولی و مالی این سیاره، بسیار پیچیده و کارشده شکل گرفتن، تا از نیروی ما برای تقویت اهداف و ایده آل هایی منفی استفاده کنن. منظور از انسداد های پولی و مالی هم، کشف اون دسته از ذهنیت های غلطیه که روح ما رو آلوده میکنن و باعث میشن که، تلاش برای کشف ثروت، در نظر ما بسیار ناگوار، غیر ممکن یا وحشیانه بشه.

این انسداد ها میتونن، ریشه در دوره های مختلف زندگی ما داشته باشن و در شرایط ویژه ای شکل گرفته باشن، اما رفع اون ها می تونه به تدریج کمک کنه تا تصمیم های منطقی تری برای رسیدن به ثروت مادی بگیریم.

در ادامه، به سراغ مراکز انرژی مختلف بدن میریم و دونه دونه این مراکز رو به کمک مراقبه پاکسازی میکنیم. در این کتاب، به سراغ ۱۷ مرکز انرژی میریم که شامل ۷ مرکز انرژی اصلی و رایج، یعنی از چاکرای ریشه تا تاج هست و ۱۰ مرکز انرژی که در اطراف این سیستم هفت تایی وجود داره و از ما محافظت میکنه. در صورت علاقه به مطالعه ی بیشتر در مورد این

سیستم ۱۷ تایی، میتونید به کتاب "مراقبه و پاکسازی ۱۷ مرکز انرژی" مراجعه کنید.

همچنین باید بدونید که این کتاب، یک سیر داستانی داره و داستان ها در واقع، گزارش خواب هایی هستن که در جریان "پاکسازی مراکز انرژی" تجربه میشه. شما ممکنه در جریان پاکسازی مراکز انرژی، خواب های متفاوتی رو مشاهده کنید و هر یک از این خواب ها، پیغام های خاص و متفاوتی رو به دنبال داشته باشن.

برای درک و استفاده از محتوای این خواب ها، لازمه بدونیم که چطور میشه تفسیرشون کرد؟ و این کتاب، پر از گزارش خواب و نحوه ی تفسیرشون هست. از الگوهایی که درون این کتاب توصیف شده، می تونید برای تفسیر انواع خواب استفاده کنید.

بیشتر از این پرحرفی نمی کنم تا به سراغ تفسیر اولین خواب، و تجارب بعدی بریم.

آدم هایی که در دنیای خواب می بینیم، نماد ذهنیت ها و انواع سبک زندگی هستن که در واقعیت، باهاشون رو به رو شدیم، و می تونن بر تصمیمات و نحوه ی جهان بینی ما تاثیر بذارن. در اینجا، چون تمرکز ما در مورد مسائل پولی و مالی هست، برای تفسیر شخصیت ها هم، بهتره به رویکرد اونها در مورد مسائل پولی و مالی توجه کنیم.

با اینحال، شخصیت ها می تونن سمبل های بسیار پیچیده ای باشن، چون انسان ها موجوداتی با دیدگاه و نظرات و حوزه ی رفتاری بسیار بسیار متنوع هستن. خوبی این جریان پاکسازی اینه که ما، موضوع مطالعاتی رو انتخاب کردیم و در جریان خواب هایی که بعد از مراقبه می‌بینیم هم، به دنبال درس هایی در مورد پول و ثروت خواهیم بود.

در اینجا، از شیوه ی تعبیر خواب روانشناختی، برای درک برخی مفاهیم مرتبط با پول و ثروت استفاده میشه. سوالی که بدیهتا ممکنه پیش بیاد اینه که: تو به عنوان یه فردی که صرفا در مورد خواب ها مطالعه میکنه، چطور می خواد در مورد اقتصاد و ساز و کار بسیار پیچیده اش حرفی بزنه؟

فکر نمیکنم تا پایان این کتاب، قرار باشه به تشریح سیستم های پولی و مالی مشغول بشیم. چالش اینه که چطور میشه از سیستم های پیچیده ی فاسد رها شد. مثل این میمونه که ما در دریایی با منابع آلودگی متفاوت، مشغول زندگی هستیم. در جریان پاکسازی ذهن از آلودگی ها، به دنبال شناخت اون دسته از عواملی هستیم که روح ما رو به خودشون مشغول کردن.

سیستم های پولی و مالی، لزوما ریشه در یک شخصیت یا خاندان یا کشور خاص ندارن. ایده ها می تونن به عنوان ماهیت هایی غیر این جهانی یا انتزاعی، در درون روان، شکل بگیرن و مثل یک ویروس عمل کنن. در این حالت، ما نمی تونیم از ویروس، انتظار داشته باشیم که سلامت روان ما رو در طولانی مدت تضمین کنه.

اشاره ی مستقیمی میکنم، به نسخه هایی که امروزه از طرف عرفان ها و آدم های کاسب کار، برای رسیدن به ثروت پیچیده میشه. فکر نمیکنم دیگه شهر و محله ای توی کشور

ما مونده باشه که درونش، نشه یه جادوگر و دعانویس پیدا کرد.

شما بهتر از من میدونید که این صنف، از قرن ها پیش، توسط فرهنگ عمومی ما پذیرفته شدن، اما چرا با وجود فعالیت گسترده ای که داشتن، وضعیت اقتصادی کشور ما بهبود پیدا نکرده؟

این موضوع به خاطر نفرین شدن ما توسط خدا نیست. بحث اینه که ایده های تاریک و بیمارگونه، ذاتشون همینه که موجود رو از پا میندازن. شرارت، مخالف هر نوع حیاتی هست. فرقی نمیکنه من و شما کی باشیم، و چه خونی توی رگ هامون در جریان باشه. مثل آدم های ساده لوحی نباشید که با خودشون فکر میکنن، تاریکی اونقدر ها هم بد نیست یا میگن: شرارت گاهی لازمه، و توی این دنیا باید بی رحم باشی تا بتونی به خواسته های قلبیت برسی... اگر اینطور بود، خب چرا جریان تاریخ، تونست بسیاری از قبیله ها و گروه های جنگ طلب رو درون خودش ببلعه؟

شرارت، راه حل نیست، و ما بدیهتا تمایل داریم که بشه از راه صلح و سلامت، به رفاه مادی رسید. راهی که بوی عشق بده. اما چالش اصلی همینه که چطور میشه به کمک عشق، همچین راهی رو ساخت؟ اون هم توی دنیایی که جوامعش بوی شرارت و خیانت میدن؟

در جریان مراقبه، ما می تونیم که به طور آگاهانه، عشق رو جایگزین کنیم و به کار بگیریم، تا بتونیم کار فکری انجام بدیم. نیرویی که به کمک مراقبه و کار فکری در درون خودمون ایجاد میکنیم، در نهایت تبدیل به ماده میشه و توی رگ های ما جریان پیدا میکنه. این نیرو قادره، تصمیمات ما رو تغییر بده و تصمیمات جدید، زندگی ما رو تغییر میدن.

شاید بپرسید که مراقبه، چطور می‌تونه درون رگ های ما تبدیل به ماده بشه؟ چند مثال ساده میتونه الهام بخش باشه. مراقبه و کار فکری، احساسات شما رو تغییر میده. در واقعیت، ممکنه دوره هایی رو با استرس یا خشم گذرونده باشید. تا حالا توجه کردید که چطور در حالت های احساسی شدید، حرارت و واکنش بدن فیزیکی ما تغییر میکنه؟ این اتفاق چرا

میوفته؟ تحریک شدید احساسات در مغز، قادره غدد ما رو تحت تاثیر قرار بده، و در نهایت میشه تاثیرش رو، در سراسر بدن فیزیکی دید.

مراقبه هم به همین شکله، با این تفاوت که در جریان مراقبه، شانس اینو داریم که احساساتی بسیار مثبت و سازنده رو، درون خودمون تقویت کنیم.

فعلا پر حرفی در مورد مراقبه رو خاتمه میدم تا به سراغ مرکز انرژی بعدی بریم. به عنوان یک جمع بندی در مورد چاکرای شعله های سفید و اولین گزارش خواب، میشه گفت که تصمیم ما برای تغییر، و کار کردن با انرژی عشق، خودش به تنهایی یک محافظ قوی در مقابل ویروس های روانی و آلودگی های فکری متفاوتی هست که قراره باهاشون رو به رو بشیم.

همونطور که چاکرای شعله های سفید، قادره حفاظی قدرتمند رو برای تمام سیستم انرژیکی ایجاد کنه، و بر سطح سلامت روانی، و مراقبت ازش در مقابل آلودگی های شهودی، تاثیر زیادی بذاره.

.

.

.

بین چاکرای شعله های سفید و چاکرای ریشه، یک مرکز انرژی طلایی رنگ وجود داره که کمابیش شبیه به یک مروارید طلایی هست. امروز، قبل از خواب، مقداری به این چاکرا توجه کردم و برای پاکسازیش از انسداد های پولی و مالی، مراقبه انجام دادم.

خواب های متعددی دیدم اما تنها یکی از اون ها رو، تقریبا به یاد میارم. در ابتدا به نظرم اومد که، ارتباط خاصی با موضوع این کتاب نداره، اما در یک مرور دوباره، متوجه شدم اتفاقا خیلی راست کار خودمونه.

در دنیای خواب میدیدم که یک گردن آویز نقره رو برای خواهرم نیلوفر خریدم. نیلوفر، در زمینه های پولی و مالی، به عنوان یک فرد فوق العاده خسیس شناخته شده، طوری که

در دور همی ها و صحبت های خانوادگی هم، این ویژگیشو به مسخره میگیره و میخندیم.

در واقع محال ممکنه که مثلا، خرج کنه و همچین گردن آویزی که چندان هم گرون نیست رو، برای خودش بخره.

در دنیای خواب، وقتی که این گردن آویز رو بهش هدیه میدادم، چشماش درخشید، اما کاملا حس کردم که اضطرابی از بابت ارزش مادی اون هدیه بهش دست داد، و حتی خودش رو سزاوار داشتن همچین چیز با ارزشی نمی دونست. در واقعیت هم به همین شکله، و ممکنه با عذاب وجدان زیادی، برای خودش خرج کنه یا از نعمت های زندگیش لذت ببره. یکی از تیکه کلاماش اینه که: اینها رو بذاریم برای روز مبادا...

برای من اون گردن آویز، چیزی با ارزش معنایی غیر مادی بود. یک گردن آویز، با طراحی جالب بود که باز و بسته میشد و جایی برای قرار دادن عکس داشت. حالتی مرموز و افسانه ای هم داشت، و روی بدنه اش طرحی از گل های اسلیمی بود. بیضی شکل بود و ابعادش هم حدود ۳ سانت بود.

تلاش من برای اینکه بتونم نیلوفر رو متوجه ارزش زیبایی شناسانه ی گردن آویز کنم، تقریبا غیر ممکن بود. ذهن نیلوفر اینقدر درگیر ارزش مادی بود، که نمیتونست یک حس و علاقه ی قلبی نسبت به گردن آویز پیدا کنه. حتی داشتنش میتونست براش ناراحت کننده باشه، چون خودش رو لایق داشتن همچین چیزی که در نظرش گران بها بود نمیدونست.

فکر میکنید همچین خوابی، چه درسی برای ما داره؟ برای درک مفهوم خواب، می تونید با همچین پرسشی شروع کنید: حالت ایده آل خواب چیه؟ حالت ایده آل این خواب، برای من این بود که نیلوفر، به راحتی بتونه هدیه ای که بهش میدم رو بپذیره، و اینقدر توی فکر نره که ارزش مادیش چقدره؟ و عذاب وجدان و اضطراب نگیره. همچنین دوست داشتم که بتونه حس قلبی منو بابت هدیه دادن اون آویز، درک کنه و ازش مثل یک هدیه ی صمیمانه مراقبت کنه.

شما پول رو وسیله ای برای رسیدن به چه احساسی میدونید؟ فقط وسیله ای برای بقا و زنده موندن؟ برای کارهای لوکس و

خودنمایی؟ برای ایجاد ایمنی، در مقابل بیماری و اتفاقات ناگهانی زندگی؟

راستش برای من ناخوش آینده که با ترس و نگرانی، پول به دست بیارم، تا فقط بتونم شکم خودمو سیر نگه دارم. همچین زندگی ای، برام کوچک ترین ارزشی نداره. یعنی اگر مجبور شم اینطور زندگی کنم، ترجیح میدم که از جریان زندگی فاصله بگیرم، و تعجبم نمیکنم که برخی به خاطر این مسائل، حتی دست به خودکشی میزنن، چون شرایط ناراحت کننده و عذاب آوریه. حالت ذهنی جالبی نیست و مثل یه جهنم تموم نشدنی میمونه.

همچنین من دوست ندارم که با انگیزه ی خودنمایی، یا خریدن چهار تا النگو و انداختنشون روی دستم، به سراغ کسب درآمد برم. برام معنایی نداره. پوشیدن لباس های قشنگ و خاص، خرج کردن برای آرایشگاه و شرکت در مهمونی ها هم، برام معنایی نداره. برام احمقانه است که با هدف تحقق این ایده آل ها، به سراغ کسب درآمد برم.

همچنین من دوست ندارم که تمام عمرم، پول به دست بیارم، برای روزی که میدونم پیر میشم و بیماری های مختلفی به سراغم میاد، یا نگرانم که یک اتفاقی بیوفته و خونه مو از دست بدم. این اتفاقا ممکنه که رخ بدن، اما نمی تونن انگیزه و حالت ذهنی مناسبی برای کسب ثروت باشن، چون انگیزه هایی تاسف آور و غم انگیزن و روح آدم رو پیر میکنن.

اما آیا راهی وجود داره که به خاطر عشق، به دنبال کسب ثروت بریم؟ چطور همچین چیزی ممکنه؟ وقتی که درون ما از این احساس غنی بشه، تصمیم گیری در این مورد، کمابیش آسان تر خواهد بود. موجودی که درونش، با انرژی عشق غنی شده باشه، به سختی میتونه به خاطر ترس از گرسنه موندن، یا بلایای طبیعی یا خودنمایی، به سراغ کسب ثروت بره. اما اینکه عشق، در کجا و چه موقعیتی تجلی پیدا میکنه، به عوامل مختلفی بستگی داره.

ظاهر اتفاقات میتونه که مختلف باشه، اما شما انرژی عشق رو درونش می‌بینید و به سمتش کشیده خواهید شد، چون در درون خودتون، این انرژی رو پس انداز کردید.

به همین دلیل پیش از این گفتم که مراقبه، قادره تغییرات رو در زندگی ما ایجاد کنه، چون ابتدا درونیات و در ادامه، تصمیمات و رفتار های ما رو عوض میکنه، و تغییر رفتار ها، مساوی هست با تغییر مسیر زندگی.

آدم هایی که در دنیای خواب می‌بینیم رو، میشه به افکار و انرژی ها و عقایدی تشبیه کرد که در دنیای واقعی، سعی دارن به حوزه ی ناخودآگاه ما نفوذ کنن، و از ما موجودی شبیه به خودشون بسازن. قطعا دیدن رفتار های منفی، از آدم و موجودات دیگه، در دنیای خواب، می تونه تلنگری باشه در مورد اینکه: مراقب باش شبیه اون فردی نشی که همیشه بهش انتقاد داشتی، و از رفتار ها و عملکردش بیزار بودی. رفتار و رویه ی نیلوفر در مورد ثروت، برای من ایده آل نیست. اون حس میکنه فردی بی ارزشه، و پول رو به سختی میشه به دست آورد. اون همیشه ترس داره که گرسنه بمونه و پول رو صرفا، به همین منظور به دست میاره و پس انداز میکنه. در بازار کار، هنوز زیاد موفق نبوده، و با حالتی از اندوه و بی

ارزش بودن، به سختی به سراغ یک محیط شغلی و کارفرمای جدید میره.

در خواب قبلی هم، کاراکتر بابک و کیارش رو داشتیم که هر دو، رویه ی به شدت سمی و غلطی رو در مقابل پول و ثروت داشتن. اون ها از ویروس های روانی و انرژی های سیاه، برای رسیدن به خواسته هاشون استفاده میکردن، و با این وجود، سختی ها و ناکامی های زیادی داشتن.

وضعیت مالی هیچ کدوم از این افراد، در دنیای واقعی، در نظر من جالب و ایده آل نیست، پس لازمه به رفتارهاشون دقت کنم، و اشتباهات اونها رو تکرار نکنم.

خواب ها به همین سادگی، با ما صحبت میکنن و از روی انگیزه های ناخودآگاه ما، و خطراتی که در معرض دچار شدن بهشون هستیم، پرده بر میدارن.

.

.

.

امروز برای پاکسازی چاکرای سرخ یا ریشه، اقدام کردم. چاکرای سرخ، در واقع انتهایی ترین چاکرا، در سیستم هفت تایی شناخته شده، که با بدن فیزیکی ما همپوشانی داره. ممکنه این مرکز انرژی رو، درست در انتهای ستون فقرات احساس کنید.

برای انجام مراقبه می تونید، از هر موقعیتی که فکر میکنید براتون مناسبت تر هست استفاده کنید. مثلا اگر حس میکنید، ترجیح میدید به حالت دراز کشیده یا حتی خوابیده به پهلو، برای انجام مراقبه تمرکز کنید، پس انجامش بدید.

یکی از شیوه های پیشنهادی و قوی، نشستن در حالت لوتوس هست. چیزی مثل همین چهارزانو نشستن خودمون، با این تفاوت که بهتره سعی کنید، ستون فقرات خودتون رو تا جای ممکن، صاف نگه دارید. گرچه من نمی تونم اصلا ستون فقراتمو صاف نگه دارم، و این نوع مراقبه رو، خیلی شل و ول و غیر مجلسی انجام میدم. اما باز هم تاثیر خودش رو داره. تاثیرش رو بیشتر از شیوه های دیگه حس میکنم.

خب در سیکل خوابی که بعد از انجام مراقبه با چاکرای ریشه رخ داد، خواب های مختلفی دیدم، اما فقط آخرین خواب رو به یاد میارم. در جریان این خواب، میدیدم که برای تحقیق و جمع آوری اطلاعات، به قسمت های مختلف محله مون رفته بودم.

وارد یک مغازه شدم، که خبری از صاحبش نبود. همین که صاحبش پیدا شد، دستپاچه شدم و از مغازه خارج شدم، و پشت یک دیوار قایم شدم. البته صاحب مغازه منو دید، ولی دوست نداشتم باهاش رو به رو شم و صحبت کنیم.

موقع فرار، دستپاچه شدم و یکی از دفترچه هام، توی مغازه افتاد. از این اتفاق، در ابتدا خوشم نیومد. صاحب مغازه هم فرد کنجکاوی بود و دفترچه رو برداشت و خوند. برای من جالب بود، که داره با علاقه و فضولی زیادی، این دفترچه ی کسل کننده، که اطلاعات نه چندان مهمی رو درونش می نوشتم رو میخونه. با خودم فکر کردم: حالا که اینقدر فضوله، دفعه ی بعد، یک دفترچه با محتوایی که به دردش میخوره رو به ظاهر توی مغازه اش جا میذارم.

در ادامه، میدیدم که چند فرد با انرژی های ناخوش آیند، وارد محله شدن. اونها موجودات حیله گر و خشونت طلبی بودن و از امثال من هم، خوششون نمی اومد. از قدرت بیان خوبی هم برخوردار بودن، و شروع کردن به بازخواست کردن من.

می تونستم ذهن فرد مغازه دار رو بخونم، که از این افراد میترسید و با دیدنشون سعی میکرد خودش رو، مخفی یا تو لاک خودش نگه داره. با اینکه فرد مغازه دار _ که با اسم مستعار عرفان معرفیش میکنم_ پسری در قرارداد با تاریکی بود.

به هر ترتیب، عرفان از اون موجودات تاریک میترسید و با خودش فکر میکرد که من هم شانسی برای رو به رو شدن باهاشون ندارم، و ممکنه به دردسر بیوفتم. مخفیانه به نحوه ی گفت و گو و تعامل من با اون موجودات ناخوش آیند، گوش میداد و نگاه میکرد، و براش جالب بود که چطور اون ها رو با بازی کلامی، دست به سر کردم. همچنین براش جالب بود که از اون ها نمیترسم.

البته اعتراف میکنم که کمی ازشون ترسیدم، اما ازین آدم های پتیاره و بی سر و پا زیاده، و اونقدر باهاشون سر و کله زدم که نمی تونم زندگی روزمره مو، بدون اون ها تصور کنم.

در ادامه میدیدم که با عرفان، مشغول صحبت شدیم. برای اون جالب بود که به اطرافیانم، میتونم کمک کنم، دست و دل باز باشم، و راجب برخی موضوعات دیگه هم صحبت کردیم.

با عرفان و چند نفر دیگه، از اهالی محله و برخی از دوستانم، پشت نیمکت هایی نشسته بودیم و بعد از ظهر خوش آیندی رو میگذروندیم. هاله ی عرفان، از آخرین باری که دیده بودمش، روشن تر به نظر میرسید، و برام جالب بود که کتاب اخیرم رو مطالعه کرده.

حین گفت و گو، لحظه ای گوشیمو چک کردم و متوجه شدم، مقداری پول که با عدد ۸ شروع میشه، به حساب بانکیم اضافه شده بود و این موضوع برام غیر منتظره و جالب بود. حس میکردم این پول، در واقع کارما، یا انرژی مثبتی بود که

به خاطر تعاملات اون روزم، و کارهایی که انجام داده بودم، از این دنیا دریافت کردم.

و همین حین بود که از خواب بیدار شدم.

اما چطور میشه این خواب رو تفسیر کرد؟ حقیقت اینه که ما نمیتونیم پول و ثروتی که در دنیای خواب می‌بینیم رو به طور مستقیم، به پول و ثروت مادی ای که در واقعیت وجود داره تشبیه کنیم. چون دنیای خواب، دنیایی سمبلیک هست. تصاویر درون خواب، بیشتر از اون که تصویری از ساز و کار فیزیکی دنیای بیداری باشن، تصویری مثالی از احساسات و تجارب درونی ما رو بیان میکنن. اما بسیاری از چیز ها در دنیای خواب، قادرن درس های جدیدی در مورد جهانبینی و راهکار های کسب ثروت، یا اخلاقیات مربوط به ثروت اندوزی رو آموزش بدن.

به طور مثال، شخصیت عرفان، در جریان این خواب، برای من یاد آور یکی از جالب ترین رویکرد ها در مورد کسب ثروت هست. من عرفان رو در دنیای واقعی میشناسم و می دونم که

عقیده داره: تاریکی اونقدر ها هم بد نیست. میشه به کمک روش های شرورانه و تاریک، به پول رسید و رفاه زندگی رو تامین کرد.

با این وجود، می دونم که این شیوه، نتونسته اقناعش کنه و خیلی بیشتر از من کار میکنه، با اینحال، از درآمدی که داره راضی نیست و حتی توانایی مدیریت و مصرف کردن درآمدش، در مسیری که فکر میکنه درست هست رو نداره.

اون هم مثل نیلوفر، کوروش و بابک، برای من نماد فردی هست که داره رویکرد هایی اشتباه وناامید کننده رو در مورد کسب ثروت، دنبال میکنه.

عقیده دارم که رفتار ها مهم ترین سمبل های دنیای خواب هستن. اونها داستان ها رو شکل میدن. به طور مثال، اتاق من در حالت عادی، فقط یک محدوده ی کوچک با یک میز و کامپیوتر و چند تا قاب عکس روی دیوار هست. اما چیزی که به این اتاق مفهوم میده، داستانی هست که پشت همه ی این عناصر وجود داره. چیزی که به من معنا میده، داستانی هست

که شخصیت من رو تعریف میکنه. و تمام داستان ها با سلسله رفتارهای بی شماری شکل میگیرن.

برای همینه که شما نمی تونید صرفا با گفتن اینکه خواب انار یا سیب رو دیدم، به دنبال یک تفسیر خواب به درد بخور باشید. این رفتار شما با سیب و انار هست که مهمه. حتی اگر این رفتار، یک واکنش حسی بسیار ظریف باشه. حتی اگر با دیدن سیب، فقط یک جمله ی کوتاه از ذهنتون بگذره یا احساس ظریفی رو تجربه کنید، این واکنش شما یا رفتار شما هست که از ارزش تفسیری زیادی برخورداره.

در جریان این خواب هم، من داستان عرفان رو برای تفسیر علت حضورش مورد استفاده قرار دادم. هر وقت می خواید بدونید چرا آدم های مختلف در خواب های شما ظاهر میشن، به داستان یا معنایی که برای شما دارن توجه کنید. ببینید چه درس یا داستانی رو در ذهن شما زنده میکنن؟ مهم ترین درسی که از شخصیت و افکارشون گرفتید رو مرور کنید. این به شما کمک میکنه که در نهایت، تفسیر بهینه تری رو برای خوابتون انجام بدید.

در واقعیت هم عرفان به نظر میرسه، به این درک رسید که برای به دست آوردن پول و ثروت، لزوما نیازی نیست که به تاریکی وابسته بود. عرفان من رو در ابتدا موجود ضعیف و ساده لوحی میدونست، اما زندگی و مبارزه ی منو دید و دیگه این اواخر، براش دشوار هست که من رو موجود ضعیفی فرض کنه، و خب انتظار نداشتم که بتونه این موضوع رو درک کنه.

در دنیای خواب هم، فرآیند به این شکل بود. یعنی مبارزه و مهارت های منو دید و دیگه مثل قبل قضاوتم نکرد. اون به مبارزه و افکار من علاقه ی بیشتری نسبت به گذشته نشون داد.

چاکرای ریشه در حفظ امنیت و آرامش ما در زندگی، نقش زیادی داره. ریشه های سالم و قوی در زمینه ی مسائل پولی و مالی، پاهای ما رو برای زندگی در این سیاره قوی تر میکنه. چون پول در دنیای ما، اهرم بسیار قدرتمندی هست که افراد زیادی دارن ازش برای به بردگی گرفتن ما استفاده میکنن. اما زمانی که بتونیم خودمون رو از این چالش نجات بدیم، پشت

سر گذاشتن چالش ها و موقعیت های خاص زندگی، آسون تر میشه.

عرفان باور نداشت که میشه به کمک انرژی عشق هم به ثروت رسید، با اینکه اراده ی خوبی برای تلاش و سخت کار کردن داشت. درست مثل درختی که اراده و قدرت ریشه زدن داره، اما نمی دونه که توی چه خاکی بهتره ریشه بزنه. این درسی هست که میشه از چاکرای ریشه در مورد پول و ثروت گرفت.

نکته ای که در اینجا لازم میدونم بهش اشاره بشه اینه که در هر بار مراقبه، با هر مرکز انرژی، شما ممکنه خواب های متفاوتی رو ببینید. در هر مرکز انرژی، درس های بی شماری در مورد مسائل مختلف زندگی وجود داره. شما می تونید برای سال ها، هر روز در مورد پاکسازی سیستم انرژیکی، به منظور رفع انسداد های پولی و مالی تلاش کنید. اگر فکر میکنید این روش داره تغییری ایجاد میکنه و بهش علاقه دارید، پس دنبالش کنید. مراقبه قادره کار فکری ما رو بهینه سازی کنه. ما در حالت عادی و در طول روز، مدام می تونیم فکر کنیم، اما کار فکری پر سود و ثمر بخش رو کی انجام میده؟ وقتی بتونیم

افکار خودمون رو سازماندهی کنیم، کار فکری، از ما موجودات متکامل تری میسازه و راهکار های بهتری رو در مقابل ما قرار خواهد داد.

خواب ها ماده ی خام خوبی برای شروع کار فکری هستن. همچنین، انجام مراقبه قادره شفافیت و تمرکز ما، برای فکر کردن در مورد خواب و هر ماده ی خام دیگه ای رو به شکل چشم گیری افزایش بده. مخصوصا اگر در جریان مراقبه، انرژی عشق رو فرابخونید و اجازه بدید که روح شما به سمت سطوح بالاتر و اونچه که اصطلاحا بهش نور گفته میشه صعود کنه.

هیچ قانونی نداره که کار فکری کنید و ثروت روحی خاصی ازش نبرید. و این ثروت رو موجودات دیگه نمی تونن به راحتی از شما بگیرن. مخصوصا ثروتی که از جنس عشق به دست بیارید، هم بسیار کارسازه و هم بسیار قدرتمند.

.

.

.

دیروز در مورد پاکسازی چاکرای نارنجی رنگ به منظور رفع انسداد های مالی اقدام کردم. این چاکرا که به چاکرای جنسی هم معروفه، جایی در حدود مثانه یا دستگاه جنسی قرار داره و بر خلاف اونچه که بهش معروف شده، احساسات و انگیزه های بسیار متنوعی رو پوشش میده.

در ابتدا خوابی رو دیدم که ارتباط مستقیمی با این مرکز انرژی نداشت. میدیدم که چند موجود که به نظر میرسید قدرتشون متوسط هست، در اطرافم جمع شدن. اونها به نظر میرسید که روح انسان نیستن و قدرت ناطقه ی کمی داشتن. اینو از انرژی و رفتار و طرز فکرشون متوجه میشدم.

با اینحال، انرژی به درد بخوری رو دریافت کرده بودن. یعنی از طرف موجودی که از خودشون قوی تر بود، اجیر شده بودن تا مزاحمت ایجاد کنن.

اونها اطراف من جمع شده بودن و به شکل موزیانه ای، در حال خراب کردن انرژیم بودن. به من می‌خندیدن و انرژیشون واقعا

چندش آور و ناراحت کننده بود. وقتی در دنیای خواب متوجه شون شدم و بهشون خیره شدم، حس کردم برخی از اونها کمی تعجب کردن.

هیپنوتیزم شده بودم یا با نیروی خودشون، کاری کرده بودن که نتونم در دنیای خواب تکون بخورم و بر علیه شون کاری انجام بدم. با اینحال، ذهن و انگیزه شون رو خوندم. اونها به نظر میرسید که با این کتاب و کارهای مشابهی که انجام میدم مشکل داشتن. اطرافشون هاله ای به رنگ زرد بود و قد بلندی داشتن.

تنها کاری که از دستم بر اومد این بود که اراده کنم تا بیدار بشم. هنوز خسته بودم و مقداری هم ترسیده بودم و عصبی شده بودم. نیاز داشتم که دوباره بخوابم اما میترسیدم. مراقبه کردم و از خدا خواستم که کمکم کنه.

کم کم به خواب رفتم و خواب های زیادی دیدم. در دنیای خواب میدیدم که مرد هایی، در دوره های زمانی مختلف، به سراغم اومدن و از من خواستن که بهشون متعهد بمونم. به

من حلقه میدادن و ازم میخواستن که منتظر بمونم تا روزی که بیان و با من ازدواج کنن. اصلا اهمیتی به نظر من نمیدادن و فکر میکردن اگر زورکی به دست من حلقه بندازن، من خیال میکنم که همسرشون هستم و از خدا خواسته، منتظرشون میمونم. در حالی که برام کوچک ترین ارزش و اهمیتی نداشتن و کوچک ترین علاقه ای هم بهشون نداشتم.

حلقه هایی که به دستم میننداختنو هم، بعد از رفتنشون دور میننداختم و برام اهمیتی نداشتن.

یکی از اون ها، یک حلقه ی ازدواج و حلقه ی نامزدی رو به من داد. اما همون لحظه که توی دست گرفتمش، متوجه شدم از جنس طلا نیست. از جنس برنج مس بود که بسیار کم ارزش و ارزون قیمت بود. میدونستم درست مثل حلقه هایی که بهم داده، افکار بی ارزشی داره و البته حقه باز هم هست. این یکی خیلی امید داشت که بتونه منو به خودش متعهد کنه، ولی برام کوچک ترین اهمیتی نداشت.

فقط یک مرد پیدا شد که با احترام و مثل یک جنتلمن، با من برخورد کرد. این مرد رو در واقعیت نمیشناسم، ولی در دنیای خواب دوستش داشتم. چهره ی خوش آیند و انرژی خوبی داشت و تصمیم داشتم که بهش متعهد بمونم. برام جالب بود که اون بر خلاف خواستگار های قبلی، نظر من رو پرسید و به من حق انتخاب داد.

یک حلقه ی ازدواج طلا و یک حلقه ی نامزدی طلا رو جلوی من گرفت و با احترام گفت که: میشه با من ازدواج کنید؟

قبول کردم و اون با احترام، اون حلقه ها رو به دست من انداخت. همچنین بعدش هم منو ول نکرد به امون خدا و با هم صحبت کردیم و روزگار خوشی رو گذروندیم.

این خواب به این معنی نیست که در واقعیت، قراره به زودی همسر خوبی پیدا کنم یا فردی به من علاقه من بشه و بهم انگشتر طلا بده. ازدواج و روابط رمانتیک در دنیای خواب، اصولا ارتباط مستقیمی با مسائل مشابه در دنیای واقعی ندارن. این خواب ها بیانی بسیار سمبلیک دارن و عمیق ترین

و سرنوشت ساز ترین عقاید و ایده آل های شما رو به چالش میکشن.

ازدواج میتونه در مورد تعهدات فکری ما صحبت کنه. ما در جریان زندگی، به اخلاقیات و رویه های خاصی متعهد میشیم، چون این تعهدات به شخصیت و هویت ما شکل میدن. به طور مثال، شما خودتون رو متعهد به هنر خاصی میدونید و هویت خودتون رو در خلق یک نوع از هنر پیدا میکنید. در جامعه، شما رو به عنوان یک موزیسین یا نقاش میشناسن یا میگن که فلانی، فرد دست و دل بازیه. فلانی شاعره، فلانی مرد خانواده دوستیه. این ها تعهدات ما هستن، اما ما بر چه اساس، تعهدات خودمون رو انتخاب میکنیم؟ و چه حد و مرزی برای پایبندی به اونها داریم؟ همچنین در جریان تعهدات خودمون به دنبال رسیدن به چه احساساتی هستیم؟

در جریان این خواب، افرادی وجود داشتن که از من تعهد فداکارانه ای میخواستن. عشق میخواستن، در حالی که خودشون متقابلا انرژی بسیار بی معنی و مزخرفی رو در

اختیارم قرار میدادن یا مثل زالو، از روح من میخوردن، بدون این که متقابلا، حس خوبی رو در اختیارم قرار بدن.

عشق، چیز خوش آیندیه، ولی موجودات زالو صفت و شرور، اون رو به شیوه ای شرورانه و کثیف به دست میارن و از دیگران میدزدن. هیچ لزومی نداره که تعهد خاصی در مقابل این قبیل افراد داشته باشیم، چه بسا روی تعهد متقابل همچین افرادی هم نمیشه حساب کرد.

این موضوع در مورد تعهد رو، میشه به دنیای کسب و کار هم تعمیم داد. کارفرماهای ما، از ما انتظار قبول یه سری تعهدات رو دارن. اما چه تعداد از اون ها حداقل ترین تعهداتی که لازمه در مقابل ما داشته باشن رو رعایت میکنن؟ برخی از ما، اونقدر با این کارفرماهای بی تعهد میسازیم و میسوزیم، که کار میرسه به جایی که حداقل دستمزد ما رو هم نمیدن.

تو سری خوردن و سوختن و ساختن، فقط مخصوص زنای خونه داری که گیر یه شوهر مزخرف افتادن نیست. بسیاری از ما، خونواده ای نداریم ولی مثل یه زن خونه دار ساده، با

بهره‌کشی های تموم نشدنیِ کارفرماهای بدجنسمون، میسازیم، چون برامون دور از ذهنه، که بتونیم کار بهتری پیدا کنیم یا فکر میکنیم که مجبوریم؛ یا بهونه های مختلف دیگه.

یکی از مهم ترین احساساتی که توسط چاکرای نارنجی رنگ ساپورت میشه، حس شعف و اشتیاق هست. در دنیای کسب و کار، این چاکرا به ما یاد میده که همیشه به دنبال پیدا کردن موقعیت مالی و شغلی ای باشیم که در ما، اشتیاق رو ایجاد میکنه. یعنی حتی اگر برای مدتی مجبور شدیم با یک موقعیت شغلی ناخوش آیند بسوزیم و بسازیم، همزمان وقتی رو صرف پیدا کردن و پرس و جو در مورد موقعیت های شغلی بهتر کنیم. در مقابل کارفرمایی که هیچ اخلاقیات خاصی رو در مقابل شما رعایت نمیکنه و همیشه طلبکاره، شما هم تعهد خاصی ندارید و میتونید هر زمان که بخواید ترکش کنید.

در واقع یکی از مشکلات اساسی من طی سال های اخیر، همین بود که توی ترک کارفرماهایی که ازشون ناراضی بودم تعلل میکردم و نمی تونستم راحت استعفای خودمو بیان کنم. حتی یادمه یکی از اون ها برای اینکه جلوی رفتن منو بگیره،

شروع کرد به مسخره و تحقیر کردنم، چون از نیروی ارزون کار من خوشش می اومد و از این که قصد داشتم ترکش کنم، حسابی حرص خورد. اغلب اونها، حقوق کمی به من میدادن و شرایط شغلیشون افتضاح بود و همیشه هم به جونم غر میزدن، با این حال نمیدونم چرا هر بار که میخواستم ترکشون کنم، تا چند کیلومتر پشت سرم میدویدن و سعی میکردن نگهم دارن. پتیارگی این کارفرماها هم نکات جالب خودشو داره.

.

.

.

امروز در مورد پاکسازی چاکرای شبکه ی خورشیدی، یا چاکرای زرد رنگ اقدام کردم. این چاکرا در محدوده ی شکم قرار داره و برخی، اون رو مرتبط با سیستم عصبی خود گردان میدونن.

همیشه فکر میکردم که این مرکز انرژی، در مورد اعتماد به نفس و حسی که در این مورد، نسبت به دیگران می تونیم نشون بدیم، صحبت میکنه، اما درک واضحی نداشتم که اختلال و عملکرد ضعیف این چاکرا، می تونه باعث بروز چه رفتار هایی از جانب ما بشه؟

در دنیای خواب، میدیدم که جلوی درب ورودی خونه ی آپارتمانیِ یک زن جوان هستم. در واقعیت، این زن رو میشناسم و چند ماه پیش، برای من مزاحمت هایی درست کرد و از قدرتش برای آسیب رسوندن به من یا خسارت زدن به من استفاده کرد.

علاقه ای نداشتم که باهاش درگیر بشم، و این در حالی بود که توانایی انتقام جویی رو داشتم. می دونستم که امیال شرارت آمیزش، نشات گرفته از چه اتفاقات و مشکلاتی هست و این درک، باعث شد نه تنها ازش متنفر نشم، بلکه نوعی حس شفقت، در درونم بیدار شد که باعث شد دلم نخواد از فرصت‌هایی که دارم، برای انتقام جویی استفاده کنم.

در دنیای خواب، میدیدم که انرژی خونه اش تاریک و غمگین شده. به راحتی می تونستم وارد خونه بشم و فضولی کنم و به این طریق، میدونستم آزار میبینه. اون در بی دفاع ترین حالت خودش بود، چون به لحاظ روحی بسیار ضعیف شده بود. همسرش مردی خیانت کار، دروغ گو و بی احساس از آب در اومده بود. اونها داشتن معامله ی ازدواجی نامناسبی رو انجام میدادن. چیزی مرکب از یک چسه عشق و مقدار زیادی طمع، پول پرستی، شهوت سود جویانه، رقابت و انحصار گرایی و بردگی. برام اصلا عجیب نبود که این ازدواج به همچین مرحله ای رسیده.

به هر ترتیب، من وارد خونه نشدم و نخواستم که از این فرصت، برای ایجاد مزاحمت استفاده کنم. صرفا چون درِ ورودی باز بود، و اتفاقی در اون محل ظاهر شده بودم، انرژی و اتمسفر خونه رو حس کردم.

جالب بود که این خانوم سعی کرده بود، خونه رو با لوستر و دکوراسیون جذاب و نورانی، تزئین کنه. اما هیچ کدوم از این اشیا، نمی تونستن به اندوه و اون تاریکی قلبی غلبه کنن. اون

قلبش شکسته بود و ناراحت بود. با وجود اینکه ازش آسیب دیده بودم و قلبم شکسته بود، دروغه که بگم دیدن قلب شکسته اش، منو تسلی داد یا باعث خوشحالیم شد.

تا مدتی برای من سوال بود که چرا به رغم نفرتی که از بسیاری از انسان ها دارم، دیدن رنج و مصیبتی که جریان عادی زندگی در مسیرشون قرار میده، یا حتی دیدن چرخه های کارمیک، در همه ی موارد، لزوما منو تسلی نمیده؟

در اینجا نمی خوام برای شما اثبات کنم که چیزی به اسم کارما وجود داره یا نه. چه کارما باشه و چه نباشه، بیچارگی و لحظه های سخت، در زندگی ما چیز بسیار رایجیه. اما چرا با وجود اینکه از برخی انسان ها بسیار دل شکسته هستیم، دیدن رنج و بدبختی شون، تسلی زخمی که ازشون روی قلب ما هست نمیشه؟

نمیگم که دیدن رنجشون باعث بیدار شدن حس شفقت میشه. بعضا ممکنه نفرت، سر جای خودش بمونه و آدم با

خودش فکر کنه: خب که چی؟ من هنوز دلم از این انسان سبک نشده، اصلا امیدوارم بیشتر رنج ببینه.

سوال اینه که چی میتونه، یک قلب رنج دیده از دیگر موجودات رو تسلی بده؟ آیا درسته که این تسلی رو، در دیدن رنج و بدبختی دیگران جست و جو کنیم؟ چرا با وجود تمام نفرتی که از یک انسان داریم، دیدن رنج و بدبختیش، باعث تسلی قلب ما نمیشه؟

برای درک جواب این سوال، از شما می خوام که یکی از افراد منفور زندگی خودتون رو به یاد بیارید. همچنین نقشه های شرورانه ای که برای انتقام گرفتن از این فرد در نظر داشتید یا دارید رو، مرور کنید.

شیوه ی انتقام جویی هر یک از ما، خاص خودمون هست و می تونه به شیوه هایی بسیار خلاقانه، حیله گرانه یا پیچیده، صورت بگیره. شیوه ی انتقام جویی ما، لزوما چیزی معادل و برابر ظلمی که در حق ما شده نیست، بلکه نوعی دست

ساخته است که عمدتا از انرژی نفرت، کینه و خشم ساخته شده.

من دوست دارم با حمله هایی که بیشتر، حالتی روانی و ذهنی دارن، از دیگران انتقام جویی کنم. یعنی نقشه هایی که برای انتقام جویی، در درون ذهنم میکشم، بیشتر به این شکله. برای من، قتل و یا شلاق زدن بدن فیزیکی دیگران، نوعی روش انتقام جویی محسوب نمیشه و علاقه دارم، افراد منفور زندگیمو به لحاظ روانی و ذهنی شکنجه بدم. حتی اگر در واقعیت، این شیوه های انتقام جویی رو عملی نکنم با این حال، اینها نقشه هایی هست که درون ذهنم میکشم.

من علاقه ای ندارم که فرد منفور زندگیم به عنوان قصاص، فردا بیوفته و بمیره. دیدن فقر، بیماری های فیزیکی، از بین رفتن خانواده یا حتی مرگ فرزند فردی که ازش نفرت دارم، تاثیر زیادی توی تسلی زخمی که روی قلبم ایجاد کرده نداره، چون هیچ کدوم از این اتفاقات، همپوشانی خاصی با شیوه ی انتقام جویی من نداره. من دوست دارم که به شیوه ی خودم وارد عمل بشم و در یک بازه ی زمانی طولانی و به شکلی

بیمار گونه، روح فرد منفور زندگیمو با جادو، اعمال سیاه و بازی های زبانی و ذهنی، تکه تکه کنم. در جریان این انتقام جویی، بتونم رنج کشیدنش رو از نزدیک ببینم. حس کنم که دارم روحش رو با یک چاقوی کند، تکه تکه میکنم. باید این رنج کشیدنِ روانش رو از نزدیک لمس کنم و اینه که به من، عمیقا حس انتقام جویی میده.

به نظر شما آیا این شیوه ی انتقام جویی، روش سالمیه؟ و آیا می تونه به من کمک کنه که از تمام افراد منفور زندگیم انتقام بگیرم؟ خیر، می تونه باعث آسیب رسوندن به افراد بی گناه زیادی هم بشه. می تونه باعث بشه که ناخواسته، قلب افرادی که ازشون نفرت ندارمو هم بشکنم. انتقام جویی یک شیوه ی آمیخته با شرارته.

آقای ادگار کیسی در این مورد، جملات خوبی رو به کار برده. گرچه با بسیاری از افکار و حرف های ادگار کیسی موافق نیستم و اونها رو گزاره هایی اشتباه و بعضا ضعیف میدونم. اما در مورد انتقام جویی و چرخه های کارمیک، یک دیدگاه جالب داشت.

ایشون عقیده داشت که درست نیست منتظر یک روز، برای انتقام جویی باشیم. یعنی منتظر باشیم که رنج و دلشکستگی خاصی که یک نفر برای ما ایجاد کرده رو با عملی که باعث شکستن قلبش میشه و انتظارش رو نداره، جبران کنیم؛ صرفا چون می خوایم دلمون خنک شه. آقای ادگار کیسی عقیده داشت که قانون کارما، قادره که فرد ظالم رو در موقعیتی قرار بده که نه تنها بابت کاری که کرده به نحوی مجازات بشه بلکه این مجازات، به صورتی هست که قادره درکش از جهان و ذات انسان ها رو افزایش بده. در جریان این چرخه، موجود، شانس اینو داره که تکامل پیدا کنه و دنیای اطرافش رو درک کنه.

در واقع اقای ادگار کیسی عقیده داره که مجازاتی که تحت لوای قانون کارما به وجود میاد، بر خلاف مجازاتی که ما انسان ها طراحی میکنیم، به هیچ عنوان دست ساخته نیست یا حداقل استدلال های آقای کیسی همچین عطر و بویی داره.

همچنین طبق برخی گزارش های آقای کیسی، انتقام جویی های دست ساخته ی ما انسان ها، لزوما باعث تسلی قلب نمیشه، و قادره حس ناپاکی و شرارت رو درون ما تقویت کنه.

مجازات انسان های ظالم، چیزی منحصر به خرد الهیه و برای ما انسان ها، بهتر اینه که بتونیم افراد ظالم رو حداقل با اهرمی غیر از نفرت و خشونت مهار کنیم. نه اینکه به کمک حس کینه و نفرتی که در درون ما ایجاد شده، انسان های منفور زندگیمون رو تعقیب کنیم تا بتونیم انتقام دست ساخته ی خودمون رو در موردشون اعمال کنیم.

بر حسب اتفاق، افراد شرور و مبتکر زیادی در زندگیم دیدم. بسیاری از این افراد، طی زندگی های مختلف، منو تعقیب کردن و بعد از گذشت قرن ها، هنوز نتونستن کینه و نفرتی که از من دارن رو کنار بذارن. اونها بار ها منو بابت کار هایی که بعضا حتی شرارت آمیز هم نبودن مجازات کردن، با اینحال اصلا شبیه افرادی نیستن که به کمک شرارت و انتقام جویی، به تسلی خاصی رسیده باشن. این انتقام جویی ها صرفا روح خودشون رو تاریک تر کرده.

من هم از اونها نفرت دارم، با اینحال در مورد احساساتم، حالا با خودم صادق تر هستم. من به چیزی کمتر از شیوه ی شرارت آمیزی که در موردش خیال پردازی میکنم راضی

نیستم. یعنی اینکه دوست دارم با جادوی سیاه و بازی زبانی و ذهنی، روح فرد مقابلم رو در یک بازه ی زمانی طولانی تکه تکه کنم.

می دونم که این شیوه، مزاحم ایده آل هام در زندگی هست من جمله این ایده آل که دوست ندارم با جنونم زندگی کنم یا اجازه بدم که نفرت و کینه، به زندگیم حکومت کنه. همچنین وقت، برای من ارزش زیادی داره و ترجیح میدم فرصتی که برای تعقیب و انتقام جویی دارم رو، صرف نوشتن همچین کتاب هایی کنم یا برم کار کنم و پولی در بیارم تا باهاش وسایل مورد علاقه ام رو تهیه کنم.

حتی علاقه ای ندارم که طی تناسخات بعدی، درگیر انتقام جویی بشم؛ و به نظرم به لحاظ روحی هم، فرصت کافی برای انتقام گرفتن از افراد منفور زندگیمو ندارم. با توجه به ایده آل هایی که دارم، چه انتخابی برای تسلی زخم هایی که روی قلبم دارم باقی میمونه؟

اینطوری به شما بگم که دیدن رنج کارمیک افرادی که ازشون نفرت دارم هم، کمک چندانی بهم نمیکنه. یعنی درسته که رنج هایی که به واسطه ی قانون کارما براشون ایجاد میشه، باعث آزار دیدن و ناراحتیشون میشه ولی چیزیش به من نمیماسه. مثلا فردی که به من زمانی خیانت کرد، حالا داره از همسرش خیانت میبینه. خب که چی؟ اون خودش فردی پتیاره است، چرا باید در نظرم اتفاق خاصی باشه که داره از همسرش خیانت میبینه؟ و برای من این امکان هم وجود نداره که بتونم با این فرد منفور زندگیم همزاد پنداری کنم و رنجی که داره این روزا تجربه میکنه رو لمس کنم. در مجموع، این چرخه ی کارمیکی که براش ایجاد شده برام اهمیتی نداره چون همپوشانی خاصی با نفرت و شدت مجازاتی که خودم براش در نظر گرفته بودم نداره.

برگردیم به خوابی که امروز دیدم. همه ی اینها رو گفتم تا اولا چیزهایی در مورد انگیزه های شرارت آمیز شفاف بشه و همچنین در مورد این صحبت کنم که چرا بهره‌کشی احساسی و انتقام جویی از دیگران، نمی تونه لزوما تسلی بخش باشه.

دلیلش اینه که انتقام، اغلب به وسیله ی حس نفرت و کینه طراحی میشه و چنین دست ساخته هایی، نمی تونن سبب تکامل و ایجاد عشق بشن. اونها نابود کننده ی زندگی هستن. اگر عشق و زندگی کردن، در نظر ما ارزش و قدرت بیشتری پیدا کنه، گذشتن از افراد منفور زندگی و انتقام نگرفتن ازشون، کار ساده تری میشه.

حقیقت اینه که بسیاری از افراد انتقام جو، هیچ درک روشنی نسبت به تاثیر این اعمال و آسیبی که به خودشون وارد میشه ندارن.

در جریان خواب امروز، زن جوانی که میدیدم، یکی از افرادی بود که زخمی رو روی قلبم ایجاد کرده بود. علاوه بر این که کمابیش درک میکردم چرا به من ضربه زده و قلبم رو شکسته، این درک رو از انتقام جویی داشتم و میدونستم که انتقام جویی میتونه به سلامت روانی خودم هم آسیب بزنه. پس اون محیط رو ترک کردم و از انتقام جویی صرف نظر کردم. پس برای گذشتن از دیگران، لزوما نیازی نیست بهشون حس شفقت و عشق زیادی داشته باشیم. همین که به زندگی

و حیات و بقای خودمون علاقه داشته باشیم و یا به دنبال یه زندگی حقیقتا با کیفیت تر هم باشیم، کافیه تا بشه این امیال انتقام جویانه ی آمیخته با نفرت و شرارت رو تا حد زیادی مهار کرد.

خب در ادامه خواب، میدیدم که در خیابون های محله مشغول راه رفتن هستم. زن میانسالی رو میدیدم که مشغول گفت و گو با بقیه ی افراد محل هست. مشکلی نداشت که افرادی که دارن رد میشن، به حرفاش گوش بدن. منم بر حسب اتفاق حرفاشو میشنیدم. اون داشت در مورد یکی دیگه از افراد کمابیش منفور زندگیم صحبت میکرد. اسم مستعار این فرد منفور رو حسام فرض کنید.

خلاصه این خانوم میگفت که: ما چند روز پیش، یه مراسم وفات داشتیم و مثلا داغدار بودیم. اما این حسام طمعکار، صرفا برای اینکه بتونه فروش بیشتری داشته باشه و سود ببره، اومد بساط فروشندگیش رو توی خیابون ما پهن کرد و اینقدر سر و صدا و آلودگی صوتی ایجاد کرد که واقعا به ما توهین شد.

این زن و افراد محل، داشتن حسام رو به خاطر این حد از طمع کار بودن و بی ملاحظه بودنش، تحقیر، تمسخر و سرزنش میکردن. اما فارغ از این احساسات منفی، اون افراد داغدیده، واقعا قلبشون از این بی ملاحظگی حسام شکسته بود.

پشت ذهنم میتونستم تصویر روز مراسم رو ببینم. هاله ی حسام تیره تر از گذشته شده بود و میتونستم طمع پول رو درونش ببینم. میدیدم که طی اون روز، اصلا براش مهم نبود که داره چه آلودگی صوتی ای رو به واسطه ی کسب و کارش ایجاد میکنه. براش کاری نداشت که این بساط فروش رو به نقطه ی دیگه ای از محله ببره و یا حداقل این همه سر و صدا ایجاد نکنه. اما می خواست فروش بیشتری داشته باشه و از هیچ امکان و موقعیتی نمی گذشت.

هر دو فردی که در جریان خواب امروز دیدم، انرژی شرارت آمیزی رو بخصوص به کمک چاکرای شبکه ی خورشیدی شون ایجاد میکردن. بهره جویی و احمق فرض کردن دیگران، سو استفاده از دیگران برای کسب حس برتری و اعتماد به نفس کاذب، انرژی خودش رو در مرکز انرژی زرد رنگ تقویت

میکنه. این احساسات منفی، آلودگی های شدیدی رو به سیستم انرژیکی ما جلب میکنن و لزوما نمی تونن بقا و سلامت ما رو در طولانی مدت تامین کنن.

حسام هم از جمله افرادی هست که با تخریب شخصیت و سو استفاده از دیگران بخصوص افرادی که با خودش به لحاظ نژاد و جنسیت تفاوت دارن خو گرفته. اون این کار ها رو انجام میده و از انگیزه ها و عواقبش لزوما آگاه نیست.

حسام هر چند طی اون روز سود خوبی از فروش برده بود، اما به طور همزمان داشت بخش زیادی از وجهه و اعتبارش رو در نظر هم محلی هاش از دست میداد و به عنوان یک فرد نابهنجار شناخته میشد. این موضوع می تونست بر سود مالیش در طولانی مدت هم تاثیر بذاره.

در یک جمع بندی می شه گفت که انسداد های پولی و مالی در چاکرای شبکه ی خورشیدی می تونن در قالب امیالی برای بهره‌کشی ناسالم از حس اعتماد به نفس دیگران شکل بگیرن. احمق فرض کردن دیگران و سو استفاده از سطح اگاهی و

سواد کمشون، سو استفاده از مصیبت ها و دوره های بحرانی زندگی دیگران برای بهره‌کشی ازشون و اعمال مشابه می تونه انسداد های شدیدی رو شبکه ی خورشیدی یا چاکرای زرد رنگ ایجاد کنه.

.

.

.

امروز برای پاکسازی و تقویت چاکرای قلب، با هدف رفع انسداد های مالی اقدام کردم. این چاکرا تقریبا در محدوده ی قلب فیزیکی و ظاهرا به رنگ سبز زمردی هست. این مرکز انرژی خاص و منحصر به فرد، احساساتی مرتبط با شجاعت، شفا و سلامتی و شفقت رو پشتیبانی میکنه و عمده درس هایی که تا امروز بعد از پاکسازی این چاکرا دریافت کردم در این زمینه بوده.

بعد از مراقبه با این مرکز انرژی، در دنیای خواب میدیدم که با مادرم به زمین های اطراف خونه رفتیم و با هم صحبت

میکردیم تا زمان بگذره. روی زمین نشسته بودیم و در مورد اخباری که شنیده بودیم مثل دو تا زن روستایی تعریف میکردیم.

خودم و مادرم رو از بالا میدیدم. درست از چشم های روحم. روحم میدید که ما داریم در مورد حوادث سقوط هواپیما حرف میزنیم. در دنیای خواب، ظاهرا اخبار سقوط هواپیما زیاد شده بود و تعداد کشته ها، نحوه ی مرگشون و مشکلاتی که در این مورد پیش اومده بود، ما رو متعجب کرده بود.

من و مادرم از اون محدوده ی روستایی، پیش نیومده بود که چندان بیرون بریم. نه هیچ وقت با هواپیما و قطار سفر کرده بودیم و نه چشم اندازی در مورد خروج از روستا و سیر و سفر داشتیم. می‌دونستیم احتمالا هیچ وقت هم پیش نمیاد که بخوایم در آینده، سوار هواپیما بشیم. این اخبار برای ما چیزی بسیار دور و غیر قابل لمس بود که صرفا پشت تلویزیون، باعث برانگیختن احساسات ما شده بود.

من میگفتم: هعی عزیزم این هواپیما ها هم خیلی یهویی و غیر قابل پیش بینی سقوط میکنن، راستی راستی جون آدماست که از بین میره. فکرشو کن اونایی که این سفرا رو میرن چه امید و آرزو هایی داشتن؟ ولی زندگی به همین راحتی تموم میشه.

روحم که این گفت و گو رو میشنید، در مورد این اتفاق و علت وقوعش خیلی کنجکاو شده بود. تصمیم گرفت که به زمان سقوط هواپیما و صحنه هایی از زمان حضور مسافرا درون فرودگاه بره.

روح، این قابلیت رو داشت که انرژی ها و افکار آدم ها رو ببینه. اون قانع به استدلالی درامانتیک نبود و بنا به آموزه های الهی خودش میدونست که چنین وقایعی دارای علت های مهم تری هستن.

حین خوندن انرژی مسافرین، متوجه شد که اونها اغلب دارای افکاری بسیار افراطی بودن و ثروت نامشروعی رو از طریق دروغ و ریاکاری به دست آورده بودن.

این اتفاق رخ داده بود چون تصمیمات اشتباه، براشون چرخه های علت و معلولی اینچنینی ایجاد کرده بود. باعث حضورشون در یک موقعیت و زمان خاص شده بود. روحم، صحنه ی سقوط هواپیما و تکه تکه شدن بدن آدم ها رو دید.

با شنیدن این گزارش، عصبانی نشید و فکر نکنید هر کدوم از عزیزانتون که در حوادث کشته شدن گناهکار بودن. این خواب هیچ ربطی به سقوط هواپیما های فیزیکی نداره بلکه یک تصویر بسیار سمبلیکه. نه مرگ در دنیای خواب به مرگ فیزیکی میتونه تشبیه بشه و نه حوادثی که در دنیای خواب میبینیم قراره که در واقعیت و به صورت عینی عملی بشن.

اتفاقا انسان هایی که دارای افکار افراطی در هر زمینه ای هستن و اصولی غیر اخلاقی رو برای تداوم زندگی در پیش میگیرن، ممکنه عمری بسیاری طولانی هم داشته باشن. سقوط در دنیای خواب، می تونه نمادی از شکست ایده ها و ایده آل ها باشه. می تونه نمادی از سقوط موجود، به لحاظ تکاملی و فکری باشه.

سقوط یک هواپیما در دنیای واقعی به معنی ایراد داشتن و یا به دردسر افتادن وضعیت هواپیما هست. حالا هواپیما، یا نقصی در درون خودش داشته، یا دچار یک موقعیت و وضعیت آب و هوایی نامساعد شده. یعنی در زمان و مکان نامناسبی قرار گرفته و اتفاقی براش افتاده که انتظار رو به رو شدن باهاش رو نداشته.

ممکنه در واقعیت، هدفی رو دنبال کنیم، مثلا بخوایم که یک کسب و کار رو درست کنیم و برای این منظور تصمیمات زیادی میگیریم، مسیر های زیادی رو طی میکنیم، مجوز های مختلفی رو کسب میکنیم، با افراد مختلفی معاشرت میکنیم و پول و سرمایه ی قابل توجهی رو صرف میکنیم اما تلاش های ما ممکنه به خاطر یک اشتباه یا نقص فنی یا قرار گرفتن در یک زمان و موقعیت نامناسب به باد بره. در این حالت، ممکنه در دنیای خواب ببینیم که هواپیمای ما سقوط میکنه.

ما هر روز شکست های زیادی رو در دنیای اطرافمون می‌بینیم. یهو می‌شنویم که درب یک کارخونه ی بزرگ بسته شده یا یک کسب و کار به ظاهر خوب، از بین رفته. افرادی

بیکار شدن یا در شغل خودشون به سختی شکست خوردن. در این مواقع ممکنه دنبال مقصر بگردیم و ذهن ما استدلال های مختلفی رو ارائه بده. ممکنه دلمون بسوزه و حس کنیم، دور نیست روزی که این اتفاقات، دامن ما رو هم بگیرن و هواپیمای زندگی ما هم سقوط کنه. اما حقیقت اینه که، درک روابط علت و معلولی حوادث، خیلی پیچیده تر از اونی هست که گاهی فکر میکنیم.

گاهی اگر علت حقیقی یک حادثه رو بدونیم، نه تنها دلسوزی نمیکنیم بلکه ممکنه از افرادی که در این حادثه متضرر شدن نفرت هم پیدا کنیم. در سطوح معنوی، ما یاد میگیریم که نه نفرت و نه دلسوزی در این مواقع لزومی نداره. ما همیشه می تونیم با عشق زندگی کنیم و از اتفاقاتی که در اطراف ما و در زندگی شخصی ما میوفتن، درس هایی برای رشد و تکامل بیشتر بگیریم.

در جریان این خواب، افرادی داشتن در حادثه ی سقوط هواپیما میمردن که ثروتی نامشروع داشتن و افکار و اهدافشون به هیچ عنوان سالم نبود. اونها نه تنها در زندگی به دنبال رشد و بهبود کیفیت زندگی دنیای اطرافشون نبودن بلکه به شکلی جاه طلبانه و سودجویانه، برای بقا و بهبود زندگی شخصیشون تلاش میکردن. دنیایی که اینطور آدم ها ساخته بودن، دیگه جایی برای عبور و مرور ایمن هواپیما ها نبود. دنیایی نبود که جون آدم ها چندان درونش ارزشی داشته باشه. این گزاره شما رو به یاد اتفاقات سیاره ی زمین نمیندازه؟

کافیه تنش ها و بحران ها بالا بگیرن، جنگ بشه یا بین انسان ها اختلافی بیوفته، اون وقت به راحتی می‌بینید که در نظر بسیاری از انسان ها، جون همنوعان خودشون کوچک ترین ارزشی نداره. همیشه هم طوری زندگی کردن که جون دیگران براشون بی ارزش بوده. برای بهبود و بقای زندگی خودشون تلاش میکردن و نگاهشون به کار کردن، رسیدن به یک منفعت عمومی نبوده. برای همچین موجوداتی اهمیت نداره

که رشوه دادن در ادارات می تونه چقدر فساد آفرین باشه و چه روابط علت و معلولی وحشتناکی رو ایجاد کنه. برای همچین موجوداتی اهمیت نداره که خیانت به همسرشون می تونه باعث ایجاد چه آسیب های روحی روانی شدیدی بشه. برای همچین آدم هایی اهمیت نداره که انجام بسیاری از کارهای بدیهتا غیر اخلاقی و لذت بردن از شرارت، می تونه چطور سرنوشت یک جامعه رو تغییر بده.

شما امروز میترسید که قدمی رو برای شروع یک کسب و کار جدید یا تغییر شغل بردارید چون سرنوشت افراد مشابه خودتون رو دیدید. اما کار کردن با شهود به ما یاد میده که روابط علت و معلولی بسیار ظریف و پیچیده ای در جریان هست.

اگر شجاعت کار کردن با انرژی عشق و تصمیم گیری بر اساس بدیهی ترین اخلاقیات رو دارید، به نظر میرسه که هواپیمای اهداف شما قادره با ایمنی کامل به مقصد خودش برسه.

.

.

.

امروز برای پاکسازی چاکرای گلو اقدام کردم. برخی عقیده دارن که این مرکز انرژی در محدوده ی گردن قرار داره و رنگش آبی روشن یا سبز آبیه. این مرکز انرژی، قدرت های کلامی و ارتباطی ما رو ساپورت میکنه یا حداقل، بیشتر درس هایی که تا امروز و به واسطه ی پاکسازی این مرکز انرژی دریافت کردم، در مورد این قبیل مسائل بوده.

در دنیای خواب، میدیدم که طی دوره های زمانی مختلف، به مدارس و سرزمین های مختلف سفر میکنم. با اساتید و همکلاسی های جدید آشنا میشدم. دلم می خواست که بهشون ملحق بشم و چیزهای جدیدی یاد بگیرم، دوستان جدیدی پیدا کنم و از این بابت تجربه ای دوستانه و علمی رو به دست بیارم. اما به خودم می اومدم و میدیدم که همه ی این رویاها صرفا چیزی درون ذهنمه و قادر نبودم به اون کلاس ها ملحق بشم. یک دیوار نامرعی بین خودم و دیگران ساخته

بودم که باعث میشد حقیقتا دلم نخواد باهاشون رفاقتی درست کنم.

استادا و هم کلاسی ها رو بعد از دو سه روز ترک میکردم و قید پیوستن بهشون رو میزدم. نمی تونستم حس تعلقی پیدا کنم و زندگی باهاشون برام خیلی بی معنی و غم انگیز بود. و این موضوع علتی داشت.

در پایان خواب میدیدم که دارم به نقشه ی کاملی از سطح سیاره ی زمین نگاه میکنم. این نقشه کمابیش با نقشه ی امروزی از سیاره ی زمین فرق داشت و مربوط به حدود ۱۲ هزار سال پیش بود. قسمت های مختلف نقشه رو با دقت نگاه میکردم و انرژی ها رو بو میکشیدم تا به یاد بیارم؛ زمانی که با استاد لمورم و هم کلاسی های دوران کودکیم، روی سطح این سیاره زندگی میکردیم، دقیقا در کدوم نقطه ی جغرافیایی بودیم؟

ناامیدانه جست و جو میکردم و گریه میکردم. میدونستم حتی اگر بتونم اون منطقه رو پیدا کنم باز هم چندان فایده ای

نداره. اون گذشته ی شیرین دیگه زنده نمیشه و روز های خوب من دیگه بر نمیگرده. می دونستم دیگه جرات یک شروع جدید رو ندارم و میترسم از اینکه دوباره به چیز هایی زیبا دلبسته بشم و در زمانی که آمادگی شون رو ندارم، از دستشون بدم.

در واقعیت، برای شروع شغل ها و کسب و کارهای جدید، ما ناگزیر هستیم که دایره ی معاشرت های خودمون رو افزایش بدیم.

حتی اگر صرفا یک کارفرما داشته باشم و مجبور نباشم با مشتری های مختلف سر و کله بزنم، لازمه که با کارفرمام صحبت کنم و در مورد کارهام گزارش بدم. هر بار که دنبال شغل جدیدی میگردم باید مصاحبه های مختلفی رو از سر بگذرونم و برای افراد مختلفی رزومه بفرستم.

اگر بخوام کسب و کاری در مورد فروش یک سری جنس رو راه بندازم لازمه که با مشتری های مختلفی سر و کله بزنم و

قشر های مختلفی که می تونن مشتری بالقوه ی من باشن رو بشناسم.

باید بتونم با این قشر ارتباط بگیرم و جنس های خودمو به خوبی تبلیغ کنم. اگر از آدم ها بترسم یا بیزار باشم یا نتونم حس تعلق یا ارتباط خاصی بین خودم و دنیای اطرافم ایجاد کنم نمی تونم توی کارم موفق بشم.

من هر روز باید توضیحاتی در مورد محصولات جدید شرکت بنویسم و به مشتری ها توضیح بدم که این محصولات قادرن براشون چه تجربه ای ایجاد کنن. اما اگر زندگی اجتماعی آدم ها برام بی معنی باشه و خودمو دور از این اکوسیستم زیستی تجسم کنم، چطور می تونم برای تجربه ی آدم ها از خرید یک کالا، ایده ی خوبی رو غربال کنم؟

اندوه و افسردگی، اغلب سبب ایجاد انسداد هایی در چاکرای گلو میشه. ضعف در این چاکرا، قادره به تدریج، ارتباط فرد با دنیای اطرافش رو ضعیف و محدود کنه یا در مجموع، ارتباط گرفتن رو در نظرش کاری بسیار بی معنا کنه. این در حالیه که

ارتباط برقرار کردن با افکار و عقاید مختلف، انسان های مختلف و جوامع شون، می تونه به نفع بقا و رشد ما باشه، حتی اگر در کل این جوامع، حتی یک نفر هم ما رو دوست نداشته باشه.

.

.

.

دیشب در مورد پاکسازی چاکرای چشم سوم اقدام کردم. این چاکرا عموما با رنگ نیلی شناخته شده، به هر ترتیب من این مرکز انرژی رو درست مثل یک یاقوت کبود میبینم. یعنی طیف هایی از رنگ آبی بسیار پر رنگ. چشم سوم یا چاکرای یاقوت کبود، مرکزی برای دیدن حقیقت هست. در فرهنگ عمومی و مخصوصا بین افراد جادوگر مسلک و فضول، خیلی محبوب و کاربردیه و ازش برای سودجویی از دیگران استفاده میکنن.

اما خب ما میدونیم که هر مرکز انرژی، قدرت های خاص خودش رو داره. این بستگی به خوده شما داره که از مراکز انرژی، به چه منظوری استفاده کنید.

در جریان این کتاب، توضیح داده شد که چطور انسان ها، از هر مرکز انرژی ممکنه برای مقاصد منفی و سود جویانه، بهره ببرن. اختلال و تجارب منفی، تنها مخصوص چاکرای چشم سوم نیست، و می تونه در دیگر مراکز انرژی هم به شکل مخربی ایجاد بشه. این آگاهی و هوشیاری شما رو میطلبه که بتونید از خودتون در مقابل این آسیب ها و انرژی های منفی، که قصد دارن سیستم انرژیکی شما رو آلوده کنن، مراقبت کنید.

به هر ترتیب، دیشب بعد از مراقبه هنوز بیدار بودم و داشتم توی قلبم با دوستان قدیمیم صحبت میکردم. نمیدونم صدامو می‌شنیدن یا نه، اما دلم براشون تنگ شده بود. حتی با اینکه میدونم استاد لمورم خیلی وقته که مرده، اما باهاش حرف میزنم، چون دلم براش تنگ میشه.

با کاستاندا حرف زدم و بهش گفتم: دوست ندارم شروع جدیدی داشته باشم، دوست دارم با خاطره های شیرینی که از شما دارم زندگی کنم. این استادا، منو سعی دارن تشویق کنن که گذشته رو کنار بذارم و ادامه بدم، اما این انتخابی هست که خدا پیش روی ما قرار داده، منم میخوام ازش استفاده کنم، حتی اگر شبیه یک خودکشی باشه.

به کاستاندا میگفتم: یکی از استادا سال های پیش، وقتی که برای دوستای لمورم بی قرار میشدم، میگفت که: تا جایی که میدونم اونها توی امنیت هستن و زندگی خوبی دارن.

ولی من بی قرار بودم و حس میکردم لزوما، همه ی اونها زندگی خوبی ندارن. وقتی با تو آشنا شدم، حقیقت برام آشکار شد و فهمیدم، حسی که داشتم بی دلیل نبود. همه ی دوستای قدیمی من، کسانی که در دنیای خواب میدیدم شون، زندگی خوبی نداشتن و در قلمرو های خوبی به سر نمیبردن. وقتی روحتو دیدم، و اون همه خاطرات بد و رنج رو درون هاله ات دیدم، اون دلتنگی و بی قراری ای که همیشه داشتم زنده تر شد و زخم روی قلبم رو واضح تر دیدم.

چطور میتونم گذشته رو فراموش کنم و بخوام که شروع جدیدی داشته باشم؟ چطور میتونم دوباره، دلبسته ی دوستای جدیدی بشم و ببینم که جریان زندگی، چطور زندگیشون رو درگیر رنج و ناراحتی میکنه؟ قلب من برای دیدن رنج و ناراحتی تو هم کوچک بود، و نمی تونم دوباره تحمل کنم که زندگی، همچین اتفاقی رو برام رقم بزنه.

مطمئن نیستم اما، نور زرد رنگی رو میدیدم که بهم تسلی میداد. هاله ی کاستاندا هم به رنگ زرده و با خودم فکر کردم، شاید اونه که داره سعی میکنه به من تسلی بده. به هر ترتیب به خواب رفتم.

در دنیای خواب میدیدم که سفری رو شروع کردم. راننده بودم و به ایستگاهی رسیدم، تا بتونم صبحونه بخورم. در ابتدا یک تخم مرغ آب پز آوردن که کاملا پخته شده بود، و من ازشون تشکر کردم و گفتم: اگر میشه تخم مرغ بعدی رو به صورت عسلی بیارین.

اونها قبول کردن و به نظر میرسید، آشپز خوبی دارن که می تونه تخم مرغ رو به شکل های مختلف و خوبی بپزه. از خوردن تخم مرغ اول، امتناع کردم و صبر کردم تا این آشپز از راه برسه. اون زنی خوش آیند بود که ظاهرش، احساسات مادرانه ی زیادی داشت. به سرعت شناختمش و به یاد مصاحبه ای از کاستاندا افتادم. توی این مصاحبه، در مورد کار کردن خودش، و زنی به اسم لاگوردا توی یک رستوران یا غذاخوری گفته بود. گفته بود که لاگوردا، قادر بود تخم مرغ ها رو خیلی خوب بپزه و به همین خاطر، رستوران دار، سعی داشت هر طور شده اونو نگه داره.

لاگوردا در اصل، یک جادوگر بود که تحت تعلیم دون خوان، چیز های جالب و زیادی رو یاد گرفته بود. اون قلبا تبدیل به موجود بی رحمی شده بود و بسیار مرید، و تاثیر پذیر از دون خوان بود. در دنیای خواب هم به نظر میرسید، هنوز مرید دون خوان هست.

تخم مرغ دوم رو شکافتم و کمی مزه کردم. خیلی خوشمزه بود. کمی فلفل سیاه ریختم و دیدم که لاگوردا کنار میزم

ایستاده. می خواست تخم مرغ قبلی رو ببره. اما ازش تشکر کردم و خواستم که بذاره این یکی هم بمونه.

به شکم شکافته شده ی تخم مرغ عسلی نگاه کردم. کم کم حس کردم لکه های سرخ رنگی، درونش وجود داره. با چشم سومم حس کردم که این چیزی سمیه، که لاگوردا سعی داره به خوردم بده. از این کارش خوشم نیومد. جلوی خودمو گرفتم که به خوردن اون تخم مرغ خوشمزه ادامه ندم و بهش آلوده نشم. همین حین بود که از خواب بیدار شدم.

خوراکی هایی که در دنیای خواب می‌بینیم نماد خوراکی های ذهنی و فکری ای هستن که در دنیای بیداری، ازشون تغذیه میکنیم. احساسات، حرف هایی که درون ذهنمون غربال میکنیم، احساساتی که آگاهانه یا ناآگاهانه تصمیم میگیریم که جذب کنیم، و ازشون به لحاظ روحی تغذیه کنیم؛ تمام این تصمیمات می تونن در قالب خواب هایی به صورت خوراکی ظاهر بشن.

طبعا اگر در دنیای خواب ببینید که خوراکی آلوده ای سعی داره به شما خرونده بشه، هشداری در مورد انرژی های منفی ای هست که در واقعیت ممکنه بهشون آلوده بشید.

مهم نیست که دیشب در دنیای خواب، حقیقتا این روح لاگوردا بود که سعی داشت به من حمله کنه یا صرفا یک خواب که ساخته ی ذهن خودم بود رو دیدم. حتی اگر بدونیم که روح لاگوردا حمله کرده هم، کمک چندانی نمیکنه. چون من یه انسان هستم و اراده ی زیادی از خودم در سطح انرژیکی ندارم. من صرفا شاهد یک خواب هستم و در واقعیت، کافیه به کمک شیوه ی تفسیری ای که یاد گرفتم، این خواب رو تشریح کنم و از درس هایی که درونش هست استفاده کنم.

تخم مرغ تشبیه جالبی از سیستم انرژیکی ما رو در اختیارمون قرار میده. تخم مرغ یک پوسته ی محافظتی ظریف داره و این پوسته قادره، به خوبی ازش در جریان تجارب عادیش محافظت کنه. در درون این پوسته، ماهیت اصلی تخم مرغ وجود داره. در حالت عادی به نظر میرسه یک

سنگه، اما در درونش یک ماده ی خوراکی وجود داره که میتونه جرقه ی حیات یک موجود جدید باشه.

در حالت عادی، من می تونستم به شکل امنی از انرژی این خوراکی استفاده کنم، اما لاگوردا با آلوده کردن این ماده ی خوراکی سعی داشت تجربه ی منو خراب کنه. یعنی تخم مرغ، لزوما چیز تهدید کننده ای نیست.

این لاگوردا و افکار و عملش هست که در اینجا هشدار دهنده است. اون ماده ی سمی سرخ رنگ هست که هشدار دهنده است.

نکته ی جالب دیگه اینه که پوشش تخم مرغ به شکلیه که ما در حالت عادی از ماهیت درونش اطلاع زیادی نداریم. من می‌دونستم تخم مرغی که روی میزم قرار گرفته، در درونش، ماده هایی سفید و زرد وجود داره اما تا نشکستم اش نمی دونستم عسلی شده؟ یا پخته است؟ یا سمی شده.

در دنیای واقعی، این روز ها قصد دارم که دست به انتخاب بزنم و زندگی مشترکی رو شروع کنم. هنوز تصمیم روشنی

نگرفتم و نگرانی های زیادی هم دارم. ایده ای ندارم به کی میشه اعتماد کرد و ازدواج، در هر شکلی، برام مثل دریافت یه هندونه ی سر بسته است. من همیشه دوست داشتم که بتونم با فرد مورد علاقه ام مدت زیادی صحبت کنم و آشنایی پیدا کنم و بعد در مورد ازدواج اقدام کنم، اما دیدم که چطور آدم مورد علاقه ام بعد از مدت طولانی کم کم تغییر کرد و منو از خودش رنجوند.

اطرافیانم سعی دارن منو تشویق کنن که از مزیت های مادی ازدواج و پولی که می تونم به شیوه های مختلف از همسرم بگیرم بهره ببرم. حتی تشویقم میکنن که جوری ازدواج کنم تا چشم افرادی که پیش از این بهم حسودی میکردن یا باهام مشکل داشتن کور بشه. و همه ی این پیشنهادات اطرافیانم در نظرم یک مشت پتیارگی و کثافت بازی ای بیش نیست.

من علاقه ای ندارم همسرمو اصطلاحا تیغ بزنم و منتظر نمی مونم که شوهری از راه برسه و منو پولدار کنه. سال هاست که کار میکنم و اگر چیزی رو لازم داشته باشم با زحمت خودم، پولش رو تهیه میکنم و میخرم.

اطرافیانم وقتی این شیوه های رفتاری منو میبینن، اغلب مسخره ام میکنن و بهم میگن که: نباید ساده باشی، اگر از شوهرت پول نگیری، این پولو میبره برای بقیه خرج میکنه، اگر ازش سودجویی نکنی، فکر میکنه ساده هستی و ازت سو استفاده میکنه.

متاسفانه از این چرت و پرت ها زیاده و این خوابی که در مورد لاگوردا دیدم، منو یاد این حرف های صد من یک غازی انداخت که این روزها درگیرشون هستم. باز صد رحمت به لاگوردا. حتی اگر روح خودش هم اومده که آسیبی به من بزنه، بار ها دیدنش رو ترجیح میدم به شنیدن حرفای اطرافیانم.

فکر نمیکنم نیاز به توضیح بیشتری باشه. در اینجا یک کاربرد مثبت چاکرای چشم سوم رو دیدیم. شناسایی حقیقت. شما در دنیای واقعی ممکنه فرصت‌های زیادی برای بهره‌کشی و سودجویی از دیگران داشته باشید. بهره‌کشی و سودجویی‌ای که ظاهر خوبی داره یا طرف مقابل شما داوطلبانه انجامش میده. مثلا همسر شما عاشقتونه و حاضره به خاطر شما،

زحمت زیادی بکشه. این وظیفه ی اخلاقی به عهده ی شماست که نذارید همسر شما، به خاطر حسی که داره یا نیازی که به شما داره، عادت کنه به اینکه ازش سودجویی بشه.

الان بسیاری از مرد ها حس میکنن برای اینکه بتونن جفت گیری کنن باید حتما پول زیادی داشته باشن و بتونن خرج های هنگفتی برای همسر آینده شون کنن. این ذهنیت رو براشون ایجاد کردن و اتفاقا عده ی زیادی از افراد هم با همین رویکرد به مرد هایی که قصد ازدواج دارن نگاه میکنن یعنی ازشون میخوان که خرج های هنگفت انجام بدن.

حتی اگر مردی که پیش روی شماست فردی خاکستری باشه یا قصد سودجویی داشته باشه، باز هم توجیه خوبی برای این نیست که ازش به لحاظ مالی سودجویی کنید و تبدیل به فردی شبیه خودش بشید. شما با انصافی که به خرج میدید، بیش از هر چیز از روح خودتون در مقابل آلودگی محافظت میکنید. شرارت ورزیدن، سودجویی و انتقام، روح شما رو آلوده میکنه و به فرد مقابل هم آسیب های جدیدی میزنه.

اما زمانی که باهاش به شیوه ی خوبی برخورد کنید، کار شما درون ذهنش باقی میمونه و میفهمه که همه ی آدم ها سود جو نیستن. اگر همسر شما فردی باشه که خاک خوبی داشته و روحش هنوز زیاد آلوده نشده باشه، شما با بهره جویی نکردن از نیروی کار و ثروتش، کمکش میکنید که ذهنیتش در مورد ازدواج خراب نشه.

این ذهنیت حتی روی زندگی های بعدیش تاثیر میذاره و ازدواج در نظرش، اتفاقی دراماتیک و یا وحشتناک نمیشه.

در بخش های قبلی این کتاب هم بار ها در مورد ثروتی که از راه سودجویی به دست میاد هشدار داده شد. بهره‌کشی مالی در جریان ازدواج هم یکی از این نمونه هاست که قادره انسداد های زیادی رو ایجاد کنه.

زنی که عادت میکنه به بهره‌کشی مالی از مرد ها، ممکنه اراده و نیروی خودش برای مستقل زندگی کردن و کار کردن درون جامعه رو از دست بده، چون ته ذهنش میدونه که همیشه انتخاب ساده تری هم هست.

میدونه که می تونه به کمک ظاهر زیبا و اغوا گری های جنسی، مرد هایی که از تمکن مالی خوبی برخوردارن رو جلب کنه.

مرد جوانی رو تصور کنید که ظاهر زیبایی داره. این فرد متوجه میشه که به جای کار کردن سخت، می تونه بره و از زن های پولدار برای رسیدن به ثروت بهره ببره. همچین فردی نسبت به کار کردن و کسب ثروت به صورت مستقل، دچار ضعف میشه.

این تصمیمات در تجارب روح ما تاثیر میذارن و می تونن تا زندگی های بعدی با ما همراه باشن. در زندگی بعدی، شما هنوز ذهنیت و عادات گذشته رو دارید، ولی لزوما دیگه خبری از توانایی های جنسی، ظاهر زیبا و موقعیت های خوب، برای سودجویی از دیگران نیست.

چرخه های کارمیک لزوما به صورت غیر این جهانی و به کمک دستی از غیب شکل نمی‌گیرن. می تونن به همین

سادگی و به خاطر عادت ها و ذهنیت های بیمارگونه ای که بهشون چسبیدیم ما رو درگیر تجارب متفاوتی کنن.

.

.

.

امروز در مورد پاکسازی چاکرای تاج اقدام کردم. این چاکرا رو به رنگ بنفش میبینم و دقیقا در بالاترین قسمت جمجمه قرار داره و مثل درگاهی بین بدن فیزیکی و سطوح بالاتر هست. طی ۱۲ ساعت اخیر، دو خواب دیدم که فکر میکنم بهتره در مورد تفسیر هر دو تاشون اقدام کنیم.

در خواب اول میدیدم که مشغول خوندن یک کتاب داستانی هستم. احتمالا یک رمان بود.

به هر ترتیب خوندنش در دنیای خواب، زیاد طول نکشید. روی تبلتم میخوندمش و بسیار کسل کننده و اصطلاحا آب دوغ خیاری بود. مثل این رمان های غیر منطقی و سوررئالی که طی دهه های اخیر توی وب فارسی باب شد.

خب داستان این کتاب هم از این قرار بود که یه دختر حرفه ای و دنیا دیده و آشنا به روش های حیله گرانه، در نهایت تصمیم گرفته بود که عاشقانه زندگی کنه و با پسری به شیوه ی سنتی ازدواج کنه. پسرک هم وضع مالی خوبی داشت. پسره ظاهرا مجبور بود که به شیوه ی سنتی ازدواج کنه، چون پدرش انتخاب دیگه ای پیش روش نداشته بود.

حالا پسرک به خواستگاری دختر اومده بود. اونها داشتن توی حیاط قدم میزدن و صحبت میکردن. دخترک سعی کرد صادق باشه و به پسر گفت که: من میدونم تو احتمالا به فرد دیگه ای علاقه داری و بر خلاف میل باطنیت به اینجا اومدی، من ازت می خوام که اگر فرد دیگه ای رو دوست داری خودتو مجبور به انجام این ازدواج نکنی.

پسر از شنیدن این حرف و آشکار شدن رازش خوشحال نبود. چون وجهه ی اجتماعیش، براش ارزش داشت. به دختر جوان توهین کرد و داستان به شکل مسخره ای تموم شد. طبعا دیگه قصد نداشتن ازدواج کنن. و با تموم شدن این داستان،

قیافه ی منم مثل سوسکی شد که با یه دمپایی زدن توی صورتش.

توهین پسر جوان هم به این شکل بود که: این دختر رو متهم کرد به پول پرستی و خاله زنک بازی و گفت که: من صد سال سیاه نمیام با تو ازدواج کنم. مشخصه برای پولای پدرم دندون تیز کردی و از این حرف ها.

خیلی جالبه که با وجود محوریت این کتاب مراقبه، ما داریم در مورد خواب هایی با موضوعات رمانتیک صحبت میکنیم. در ابتدای کتاب هم به شما گفتم که تصاویر دنیای خواب کاملا سمبلیک هستن و حتی دیدن خواب هایی با موضوع پول، لزوما به این معنی نیست که مفهوم خواب شما ارتباط مستقیمی با سیستم های پولی و مالی داره.

برای درک خواب هایی با موضوع روابط رمانتیک، توجه داشته باشید که اونها، در مورد مهم ترین وابستگی ها و عواملی که در شما شور زندگی رو ایجاد میکنن مشغول صحبت هستن. اگر در دنیای خواب ببینید که دلبسته و شیفته ی فردی

شدید که شخصیت و افکار خوبی نداره یا احترام شما رو نگه نمیداره، لزوما به این معنی نیست که در واقعیت درگیر همچین رابطه ی رمانتیکی میشید.

در این مواقع، ببینید که اخیرا و در دنیای واقعی، چه موضوعی به لحاظ ذهنی شما رو جذب خودش کرده و آیا این موضوع، در شان و شخصیت شما هست؟ وقتی که بهش فکر میکنید، احساس میکنید که ذهن شما چه تاثیر احساسی خاصی از این افکار میگیره؟

در واقع همچین خوابی داره میگه شما به لحاظ ذهنی، درگیر یک فکر هستید که به اندازه ی معشوقی که در دنیای خواب دیدید ناخوش آینده. وقتی بتونید خواب رو درک و تفسیر کنید، پیدا کردن فکری که منجر به دیدن همچین خوابی شده در میون افکار مختلفی که ذهنتون رو درگیر کرده کار دشواری نیست.

بیان سمبلیک خواب می تونه به شما کمک کنه تا به شکل کارآمد و بهینه تری با فکری که ذهن شما رو مشوش کرده

برخورد کنید. اگر در واقعیت درگیر یه معشوق بشید که احترام شما رو نگه نمیداره چیکار میکنید؟ قطعا یکی از راه ها اینه که سعی کنید وابستگی خودتون رو از بین ببرید و به موقعیت بهتری از زندگی پناه ببرید و یک شروع جدید داشته باشید. در مقابل فکر منفی هم میتونید همچین تصمیمی بگیرید.

تجلی همچین خوابی در زمینه های پولی و مالی زندگی میتونه به این صورت باشه که ذهن شما درگیر کسب درآمد از یک مسیر خاص بشه. مثلا ببینید که اطرافیان شما دارن به شیوه های خاصی برای کسب ثروت رجوع میکنن. اما منطق شما بهتون میگه که: این شیوه های کسب ثروت اخلاقی نیست و در شان یک انسان نیست که بخواد پول مورد نیازش رو از همچین مسیر هایی به دست بیاره.

این افکار میتونن در قالب خوابی با موضوع معشوق بی ادب ظاهر بشن.

در جریان خواب امروزم، از خوندن اون رمان، خیلی بدم اومد و حس کردم یک انرژی، سعی داره حس بدی رو درونم ایجاد کنه. این حسو میخوام با یک مثال که براتون ملموس تر هست بیان کنم. به کمک اشاره به رمان های ایرانی.

خیلی خوشحالم که فرصتی پیش اومد تا دور هم بشینیم و سبزی پاک کنیم و پشت سر رمانای ایرانی که طی یکی دو دهه ی اخیر و به صورت اینترنتی منتشر شدن کمی غیبت کنیم. این رمان ها البته همونطور که زیاد خونده شدن، به اندازه ی کافی هم مسخره شدن و هنوز هم سوژه ی ساخت میم های اینترنتی هستن.

اگر یادتون باشه نقطه ی اوج محبوبیت این رمان ها برمیگرده به زمانی که یک سایت به اسم نود و هشتیا وجود داشت. درون این سایت، رمان های زیادی نوشته شده بود و به صورت رایگان، در اختیار دیگران قرار میگرفت. بعد از نود و هشتیا، به یاد نمیارم که دیگه هیچ شبکه ی اجتماعی خاصی تونسته باشه تا این حد، یک تعامل قوی بین نویسنده ها و خواننده ها و منتقدین شون ایجاد کنه.

محبوب ترین و جنجالی ترین رمان هایی که درون این سایت نوشته میشد، یک سری رمان به ظاهر عاشقانه در مورد طبقات خاصی از جامعه بودن. افرادی که عموما از زیبایی خیره کننده ای برخوردار بودن یا ثروت کلانی داشتن یا قرار بود که به موقعیت یا ثروت کلانی برسن.

فریفته شدن افراد درون این داستان ها، بعضا بسیار غیر منطقی بود و منحصر به یک سری جذابیت های ظاهری و لوس میشد. هر چقدر هم بخوایم این داستان ها رو مسخره کنیم، حقیقت اینه که این رمان ها هنوزم که هنوزه نقش بسیار تعیین کننده ای در قدرت دادن به برخی از سمی ترین افکار رایج در فرهنگ عمومی دارن.

هر چند دیگه خبری از نود و هشتیا نیست و خواننده و منتقدین هم مثل گذشته با نویسنده های اینترنتی تعامل ندارن، اما همچین رمان هایی نوشته میشن چون هنوز افراد زیادی به همین شکل فکر میکنن.

مشتی از سبزی هایی که وسط صحبتامون ریختیم رو برمیدارم و شما رو دعوت میکنم که کمی بیشتر در مورد سیر تاریخی رمان اینترنتی ایرانی، خاله زنک بازی کنیم.

بعد از تعطیل شدن نود و هشتیا، سایت های مشابه مختلفی شکل گرفتن اما هرگز نتونستن محبوبیت و قدرت نود و هشتیا رو به دست بیارن. نویسنده ها هم به سمت و سوی دیگه ای رفتن و از شبکه های اجتماعی و مراجع جدید انتشار رمان، برای نوشتن رمان هایی با موضوعات به مراتب اروتیک تر استفاده کردن. اما وجود اون عناصر قدیمی غیر منطقی از بین نرفته و هنوز، پسر ها و دختر های پولدار با زیبایی های غیر منطقی و تفریحات اغلب نارایج، درون این رمان ها وجود داره.

نقطه عطف این رمان ها، به نظر میرسه که اصلا عاشقانه بودنشون نیست. حتی نمیشه به نسل جدید این رمان ها، صفت یک رمان اروتیک خوب رو چسبوند. اونها به شدت روی مسائل پولی و مالی تمرکز دارن و تاثیر بسیار جدی در ذهنیت افراد، نسبت به کسب پول و ثروت دارن.

ما این رمان ها رو مسخره میکنیم اما در فرهنگ عمومی، واقعا شاهد این هستیم که بسیاری از افراد، ازدواج رو راهی برای رسیدن به ثروت میدونن، برای جراحی های زیبایی و روش های رسیدن به ظاهر جذاب تر و اروتیک تر حسابی خرج میکنن و اگر ثروت پدری و کلانی نداشته باشن، تقریبا امیدی برای رسیدن به یک ثروت خوب و به درد بخور ندارن. یا برخی با تکیه بر ثروت موروثی، سعی دارن چشم آدم های ندار رو کور کنن.

این رمان ها در تقویت این باور ها در فرهنگ عمومی تاثیر زیادی دارن. همونطور که بسیاری از ما، یک زمان حداقل یکی از این رمان ها رو خوندیم و با طرز فکر و ذهنیت های به ظاهر پر زرق و برق آشنا شدیم، نسل های جدید تر هم دارن این کتاب ها رو میخونن و تاثیر میپذیرن.

حتی اگر فرزند شما در یک روستای دور افتاده متولد شده باشه، به کمک اینترنت میتونه رمان بخونه و به داده ها و بقیه ی محتوای درون اینترنت هم دسترسی پیدا کنه. اینا رو نگفتم که بیاید موبایل و تبلت افراد نوجوان رو ازشون بگیرید.

دوست داشتم شما رو متوجه تاثیر بسیار عمیق و سرنوشت ساز کاری که نویسنده ها می تونن انجام بدن کنم.

نویسنده های این رمان های ایرانی و رایگان اینترنتی، لزوما جزو تحصیل کرده ها، افراد معنوی یا ثروت مند نبودن اما دارای خیال پردازی هایی در مورد کسب ثروت و محبوبیت، بودن و هستن. توی رمان هاشون نمیشه همیشه ادبیات خوبی رو دید و ممکنه غلط های املایی زیادی داشته باشن، چون عموما اصلا ویراستاری نداشتن. درست مثل همین کتابی که مشغول خوندنش هستید.

من یه نویسنده ی پرت و دور افتاده هستم و هیچ شانسی ندارم که کتاب هامو در دنیای واقعی چاپ کنم و ازشون سود مادی ببرم. اغلب اطرافیانم اصلا هیچ کدوم از کتابامو نخوندن و براشون معنی نداره که بیای چیزی رو بنویسی و به طور رایگان منتشر کنی. منو فردی بیکار میدونن که وقتش رو صرف کارهایی میکنه که بی معنی هستن و نمی تونن کمکی به آینده اش کنن. کتاب هام غلط های املایی و ترکیب غیر

استانداردی داره. اما در عین حال، این وضعیت، فرصت‌های خاصی رو در اختیارم قرار میده.

یک نویسنده ی تا این حد رها شده و از بند چند عالم آزاد، فرصت داره که به راحتی خیال پردازی کنه و ادبیات خاص خودش رو طراحی کنه. همون طور که می‌بینید این کتاب به زبون محاوره نوشته شده. تقریبا فکر میکنم ۶ ماه درگیر تحقیق در مورد طراحی این ادبیات بودم و برام سوال بود که آیا نوشتن بقیه ی کتابام با همچین ادبیاتی، می تونه کمک کنه تا خواننده ی کتاب بتونه حرفامو راحت تر بفهمه و بخونه؟ و آیا می تونه به من کمک کنه تا عمیق تر فکر کنم و بنویسم؟

همچنین من نیازی نیست که تغییرات خاصی رو برای خوش اومد ناشر و سفارش دهنده های کتاب در نظر بگیرم. کسی برای انتشار کتابام شرط و شروط نمیذاره. سایتای انتشار کتاب از خداشونه که بتونن فایل های رایگان کتابای جدید رو پیدا کنن و برای افزایش محتواشون قرار بدن. البته قطعا باید محتوای کتابا هم شسته رفته باشه و باعث جریمه شدن سایتشون نشه. یا به عبارتی محتوای مجرمانه نداشته باشن.

بسیاری از این گزاره ها می تونه در مورد نویسنده های رمانای ایرانی عاشقانه و اینترنتی هم صدق کنه. ما نمی تونیم به همه ی این نویسنده ها وصله ی خودنما بودن یا "طمع داشتن برای رسیدن به شهرت" رو بزنیم. اونها اغلب شانس زیادی برای فروش بالای رمان هاشون حتی به صورت اینترنتی ندارن یا راهش رو بلد نیستن که این رمان ها رو به فروش برسونن.

اصلا رمان و کتاب نوشتن، اون هم در چنین اتمسفری، با توجه به زحمت و کار زیاد یک کتاب، کار جالبی نیست. شما می تونید با ایجاد یک صفحه ی اینستاگرام و گذاشتن عکس هایی زیبا از چهره ی خودتون یا روزمره ای که دارید، به مراتب توجه و شهرت بیشتری رو کسب کنید.

در یک جمع بندی خدمت شما عرض کنم که تولیدات فکری یک دوره، هر چقدر هم مبتذل یا منزجر کننده به نظر برسه، توصیف کننده ی خواسته ها و ایده آل های مردم اون دوره از "جریان زندگی" هست و این درس، همپوشانی خاصی با آموزه های چاکرای تاج داره. چاکرای تاج می تونه نشون بده

که ما چه وابستگی هایی به زندگی داریم و فکر میکنیم زندگی از ما چه توقعاتی داره؟

موجودات معنوی اینطور توصیفش میکنن: از خدا چی میخوام؟ و خدا از من چی میخواد؟

در دنیایی که نویسنده ی رمان های عاشقانه ی اینترنتی و ایرانی توصیف میکنن، دنیا از ما توقع داره که ثروت موروثی داشته باشیم و زیبایی ظاهری مقبولی داشته باشیم. اگر نمیتونیم داشته باشیم، پس دنبال افراد پولدار بگردیم و برای اونها بردگی کنیم. اگر این کارها سخت بود، باهاشون بسازیم تا روزی که تقی به توقی بخوره و بازار ما هم سکه بشه.

توی این جهان بینی، شما می توانید هر چقدر که می خواید بی پروا و بی ادب و بی ملاحظه باشید اگر که به اندازه ی کافی ثروت داشته باشید. اما اگر به اندازه ی کافی پول ندارید، باید بتونید مطیع بودن خودتون رو نشون بدید. این ها مثل ویروس هایی، زندگی ما رو درگیر میکنن و به نظر میرسه بیش از هر چیز، چاکرای تاج ماست که آسیب میبینه.

صحبت در مورد زندگی افراد پولدار و فقیر در کتاب های داستانی، به خودی خود چیز بدی نیست. چیزی که در مورد بخش زیادی از رمان های اینترنتی فارسی نگران کننده است اینه که اغلب این افراد، نمی تونن دنیایی رو تصور کنن که درونش بدون پز دادن و بردگی و ثروت موروثی بشه خوشبختی رو تجربه کرد و ذهنیت های بسیار بیمارگونه و سمی ای رو منتشر میکنن.

.

.

.

حالا به قلمرو مراکز انرژی فراتر از چاکرای تاج میرسیم. مراکزی که کمتر شناخته شده هستن اما تقویت اونها می تونه ایمنی قابل توجهی رو برای ما ایجاد کنه. بعد از چاکرای تاج، یک مرکز نقره ای رنگ وجود داره که میشه اون رو به یک آبشار نقره ای تشبیه کرد. بعد از پاکسازی این مرکز انرژی، در دنیای خواب میدیدم که مشغول آشپزی هستم. مادرم و

اجداد مادریم، مشغول نگاه کردن به کار کردنم بودن. اونها به من یاد داده بودن که درون هر غذایی که میپزم، مقداری از موهامو بچینم و بریزم و این کار در نظرم احمقانه و چندش آور بود.

اجدادم این کار رو برای سال های بسیار طولانی انجام میدادن و براشون مثل یک سنت بود. اونها بهش عادت کرده بودن و از غذاهاشون متنفر بودم.

موها توصیف کننده ی برخی انرژی ها و افکار ما هستن که می تونن جنبه ی زیبایی داشته باشن اما باید ازشون مراقبت بشه. همونطور که در واقعیت، ما دوست نداریم موهای ریخته شده مون رو در محیط زندگی ببینیم، برخی افکار هستن که باید مراقب باشیم که زندگی ما رو آلوده نکنن.

مثلا شرکت در جلسات کاری و فکر کردن به چالش های شغلی تا زمانی جالبه که این افکار، درگیر لذت های زندگی شخصی نشن. خیلی منزجر کننده است که حین معاشقه یا صحبت با دوستان و خانواده، بخوایم مدام در مورد چالش های

محیط کار و دردسری که برای راضی کردن مشتری ها داریم یا قرض و بدهی ها صحبت کنیم. این کار مثل اینه که بیایم موهامون رو درون غذایی که میپزیم بریزیم.

غذا در دنیای خواب، توصیف کننده ی احساساتی هست که روح ما ازش تغذیه میکنه تا تقویت بشه. ما نمی تونیم هر انرژی ای رو به عنوان خوراکی مصرف کنیم. همون طور که انتخاب خوراک مناسب در دنیای واقعی، بسیار چالش برانگیزه و با سلامت ما گره خورده، انتخاب غذای روح هم کار ساده ای نیست. وقتی از یک رابطه ی عاطفی لذت میبرید، مثل این هست که خوراکی رو برای روحتون آماده کردید که می تونه به سلامت درونی شما هم کمک کنه، اما اگر با فکر کردن مداوم به استرس های شغلی، این غذای روحی رو خراب کنید، هم سلامت خودتون رو به خطر میندازید و هم طرف مقابل رو آشفته میکنید.

این چیزی هست که ممکنه بسیاری از ما رعایت اش نکنیم. مخصوصا افراد خسیس در مورد انجامش مهارت خوبی دارن و می تونن کوچک ترین لذت های زندگی رو با عادت های

فکری بدی که دارن زهر مار کنن. اما چاکرای نقره ای به ما یاد میده که این انسداد رو به نفع خودمون برطرف کنیم و اجازه بدیم که روحمون گاها فارغ از چالش های پولی و مالی، تقویت بشه و رشد کنه تا بتونه در ادامه با قدرت بیشتری، به دنیای کسب و کار برگرده و اهداف خودش رو به انجام برسونه.

.

.

.

در ادامه ی پاکسازی چاکرای نقره ای خواب دیگه ای هم دیدم. در دنیای خواب، یه تراش اشکی تورمالین صورتی با یه تراش اشکی یاقوت زرد آفریقایی و چند تا الماس برلیان کوچک آبی پر رنگ داشتم.

از اونها سه تا انگشتر درست کرده بودم که برام نماد انگیزه های زندگیم بودن. اما رکاب انگشتر ها به خاطر اتمسفر سمی اون جامعه، فرسوده شده بود و بهم قدرتی که لازم داشتمو نمیدادن. فلز پایه شون قوی نبود و چیزی که ازش خوشم

نیومد این بود که جواهر ساز، اومده بود کنار این سنگا، تراش های ریز تقلبی برلیان سفید استفاده کرده بود که هیچ ارزشی نداشتن.

یه روز اومدم سه تا انگشترو گذاشتم توی دهانم و با انرژیم، رکابشون رو از بین بردم. انگار که ذوب شدن و تونستم سنگایی که برام ارزش داشت رو از آناتومی اون انگشترا جدا کنم.

دنبال یه جواهر ساز بهتر و با مهارت بودم تا از این سنگ ها، برام چیزای بهتری بسازه. یه استادو پیدا کردم که خیلی از انتخابایی که داشتم خوشش اومد. به من و یه پسر که تقریبا هم سن و سال خودم بود، موسیقی، چند زبان زنده ی دنیا و مهم تر از همه، نحوه ی معاشرت با جوامع پویا رو یاد داد.

من و اون پسر و اون استاد، از نژادی بودیم که درون اون سیاره، زیاد محبوب نبود و سنت های کهنه ای داشتن. طی سال هایی که به ما آموزش داد، جامعه مون، ما رو تحت فشار

روانی زیادی قرار داد. مخصوصا اون پسر خیلی منزجر میشد و گاهی حالش بد میشد؛ به خاطر انرژی بد دیگران.

ولی ما بزرگ شدیم و با اون پسر، به جامعه ی بهتری مهاجرت کردیم. جالبه با وجود اینکه چهره مون داد میزد از نژاد دیگه ای هستیم اما جامعه ی میزبان از ما خوششون اومد. به کمک چیزایی که استادمون به ما یاد داده بود، به راحتی اونجا جا افتادیم و خوشحال بودیم. تونستیم ایده های خودمونو هم ارائه بدیم، که بیشتر از هنر و تئوری، یک سری کار فکری بودن.

جواهرات و سنگ های قیمتی، در فرهنگ عمومی به عنوان عناصری شناخته شدن که قادرن انرژی و هاله های متراکمی رو در درون خودشون حمل کنن. انگشتر زمرد یا فیروزه ای که به دست دارید، می تونه حامل خاطرات شما باشه و اگر یک فرد حساس به انرژی، بعدا این انگشتر رو به دست بگیره، بعید نیست که بتونه نقاط عطف شخصیت شما من جمله علایق و عادت هاتون و انرژی غالبتون رو از طریق این انگشتر

ببینه. گرچه این خواب داره در مورد چیزی مهم تر از سنگ های قیمتی حرف میزنه.

روح ما مثل معدنی از سنگ های قیمتیه و هرگز نمی تونیم از انگیزه ها و نقاط عطف زندگیمون به راحتی بگذریم و جدا بشیم. ما به کمک انگیزه ها، آینده، سرنوشت و تجارب خودمون رو طراحی میکنیم. این انگیزه ها رو درست مثل سنگ های قیمتی حمل میکنیم و ازشون چیزهایی برای قدرت دادن به شخصیتمون و روانمون میسازیم. ابزار های فکری، در تبدیل انگیزه به تجاربی ملموس و عملی تاثیر زیادی دارن. در اینجا، انگشتر ها می تونن نماد ابزار های فکری باشن.

اتمسفر های ضعیف و آلوده قادر نیستن به ما در ایجاد ابزار های فکری و ایده های خلاقانه کمک چندانی کنن. برای خودسازی، اغلب لازمه پا روی بسیاری از سنت ها و افکار پیشین جامعه بذاریم. این موضوع با توجه به فرم جامعه ای که در درونش زندگی میکنیم میتونه به نسبت های مختلفی حساسیت برانگیز باشه.

اما افرادی که انگیزه های بزرگی دارن، قادر به انداختن طرحی درون آینده هستن که در حال حاضر، در ناخودآگاه جمعی وجود نداره. کار کردن برای ساخت ابزار های فکری به راحتی این چشم انداز رو درون ذهن فرد ایجاد میکنه که آینده، پتانسیل محقق کردن ایده آل هایی فراتر از خواسته های فعلی جامعه رو داره.

جامعه ای که در دنیای خواب می‌بینیم، لزوما تصویر دنیای اطراف ما در واقعیت نیست. این جامعه می تونه تصویری از اتمسفر فکری ما هم باشه. شما همچین خوابی رو میتونید برای درک بسیاری از موقعیت ها و شرایط زندگی تفسیر کنید. با توجه به موضوع این کتاب، تفسیری منطبق با برخی عقاید و افکار مرتبط با پول و ثروت انجام میشه.

من در خانواده ای فقیر متولد شدم و بسیاری از چیزای زیبا که برای دوستان و همکلاسی هام عادی بودن رو نمی تونستم داشته باشم. همچنین عادتم دادن که آرزو های کوچکی داشته باشم و زیاد دنبال دردسر نرم. اما اونچه که ازم میخواستن، در نظرم عادلانه نبود و اصلا خوشحالم نمیکرد.

مبارزه با این عادت ها و افکار، عادی نبود. به طور مثال هنوز برای من دشواره که روی حس بی ارزش بودنم پا بذارم یا بتونم برای زندگی مادیم تلاش کنم. چون هنوز حس میکنم که زندگی من، زندگی یه آشغال زیر پا افتاده است و آینده ی روشنی در انتظارم نیست. اگر از بیماری و بحران های درون جامعه نمیرم هم، رفتار های وحشیانه ی اطرافیانم به اندازه ی کافی روحم رو شکسته و فرسوده کرده. پول به چه دردم میخوره وقتی روان زخم خورده ای دارم و نمی تونم از داشتن پول لذتی ببرم؟

همچین شرایطی می تونه در دنیای خواب، به صورت زندگی در یک جامعه ی به شدت عقب افتاده ظاهر بشه. بحث اینه که وجود ما وجوه متفاوتی داره. شما می تونید همیشه گوشه ای از ذهنتون، به خیال پردازی مشغول بشید و به طراحی ابزار های روانی ادامه بدید. چیزهایی که به شما کمک میکنه جرقه ی ایجاد یک تغییر رو رقم بزنید.

به نظر میرسه که این شیوه ی روح، برای حفظ بقای خودش هست. مخصوصا که روح قادره بی چون و چرا، چیزی فراتر از

زندگی فعلی و تجارب کوتاه مدتش رو ببینه. وقتی ابزار های ذهنی زیاد بشن، تغییر اجتناب ناپذیر خواهد بود و تمامیت ما تحت تاثیر قرار میگیره.

ابزار ها ممکنه ظاهر کوچکی داشته باشن. درون اتاق من، در حال حاضر، خرت و پرت های ریز و درشت زیادی وجود داره اما جواهر کوچکی که درون یک صندوق چوبی هست می تونه نه تنها به اندازه ی کل این اتاق و وسایلش که به اندازه ی چند واحد مسکونی، به اندازه ی همین خونه ای که درونش زندگی میکنم ارزش داشته باشه.

ایده ها و ابزار های فکری خوب هم به همین شکل عمل میکنن. شما در آن واحد هم معدن سازنده ی سنگ ها و فلزات قیمتی هستید، هم جواهر سازید و هم موجودی که از جواهرات تولیدی خودش استفاده میکنه.

به لحاظ همپوشانی مفهوم این خواب با چاکرای نقره ای هم میشه اینطور استدلال کرد که چاکرای نقره ای در مورد نقش حفاظت از روح حرف میزنه. با این حال، یک جنبه ی دیگه که

توسط این مرکز انرژی ساپورت میشه، به نظر میرسه که با ویژگی های کاریزماتیک و ارتباطی همپوشانی معنایی داره.

هاله های انرژیکی افراد، عموما می تونن از یک یا دو رنگ تشکیل شده باشن که معمولا رنگ اول، بسیار غالب و رنگ دوم، کمابیش غلبه داره. همراهی برخی رنگ ها با همدیگه بسیار رایج تره. در این مورد، بیشتر موجوداتی که تا امروز با هاله ی آبی دیدم، رنگ دوم هاله شون به رنگ نقره ای بوده. این افراد، اغلب توانایی ویژه ای در ایجاد ارتباط با جامعه ی اطرافشون داشتن و کارهای فکری خاصی با محوریت روان انسان رو به دنیای اطرافشون عرضه کردن.

در این مورد میتونیم به آقای فروید، صادق هدایت و داداشم ژاک دریدا اشاره کنیم. آقای دریدا، اطلاع دارم که زیاد خوشت نمیاد که در موردت صحبت کنم اما چیکار میشه کرد؟ مگه چند نفر مثل تو می تونن با نوشته هاشون اینقدر منو به وجد بیارن؟

آقای دریدا به رغم اینکه به عنوان یک فیلسوف شناخته شده اما گزاره های جالبی در مورد انسان و درونیاتش ارائه داده و ظاهرا به آقای فروید و افکارش هم علاقه ی زیادی داشته. هر چند عقاید دریدا در زندگی زمینیش، در تضاد با تکامل روح هست، اما احمقانه است که بخوایم نبوغ و میزان تاثیری که روی دنیای اطرافش داشت رو انکار کنیم.

شاید نشه درون حرف هاش، چیزی سازنده و چندان مثبت پیدا کرد اما یه نگاه به تاثیری که در دنیای اطرافش داشته میتونه به راحتی تحسین برانگیز جلوه کنه. حقیقت اینه که به عنوان یک اثر ادبی و فیلسوفانه، هنوز از کار هیچ نویسنده ی زمینی به اندازه ی ژاک دریدا خوشم نیومده. هر چند بهشون وصله ی شرارت آمیز بودن هم بخوره و انرژی سمی ای داشته باشن، اما نبوغ دریدا در استفاده از کلمات، چیزی هست که به راحتی مجذوب کننده جلوه میکنه.

زندگی و بقای یک سیستم زبانی رو، میزان "تولیدات فکری افراد متکلم به اون زبان خاص" تعیین میکنن. زبان هایی که به کمکشون کار فکری خاصی هم صورت نگرفته باشه یا اثر

ادبی ماندگار و تحسین برانگیزی ارائه نداده باشن، محکوم به نابودی هستن. چنانچه امروز دیگه خبری از بسیاری از سیستم های زبانی نیست.

فرض کنید من یک دانشجوی فلسفه بودم که بر حسب اتفاق، در یک کشور که زبان غالبش انگلیسی هست متولد شدم و درس خوندم. باید چی بشه که رغبت کنم تا زبان فرانسوی رو یاد بگیرم؟ با توجه به تاثیر خاص فردی مثل دریدا در دنیای فلسفه، به راحتی می تونستم ترغیب بشم که زبان فرانسوی رو یاد بگیرم تا بتونم کتاب های دریدا رو به زبان اصلی مطالعه کنم و روح افکارش رو راحت تر لمس کنم.

این نبوغ و توانایی های ویژه رو در شیوه ی کار آقای فروید و صادق هدایت هم میشه دید. صادق هدایت به رغم همه ی مشکلاتی که تجربه کرد، در زمانی که زنده بود، به سرشناسی خوبی رسید و تحسین برانگیز جلوه کرد. خیلی از مردم امروز ایران، با اینکه ممکنه چندان آثار صادق هدایت رو مطالعه هم نکرده باشن، اما براش احترام قائلن و با یه نگاه به بخشی از

نوشته هاش، متوجه میشن که اون مردی با افکار متفاوت بود و چیزی فراتر از اتمسفر غالب جامعه اش رو میدید.

بیاید پا رو فراتر از این سیاره بذاریم. تمدن سیریان یک تمدن... فکر میکنم یک تمدن در سطح تکامل ۹ هست که هاله ی رنگی بسیاری از موجوداتش، طیف هایی از آبی روشن رو به نمایش میذاره. همچنین رنگ دوم هاله ی بسیاری از این موجودات به رنگ نقره ای هست. در تمدن سیریان، علوم فکری، بخصوص اونچه که منجر به شناخت بیشتر روان موجودات میشه، شیوع زیادی داره. اونها در استفاده از کلمات و سخنرانی، می تونن خلاقیت زیادی رو از خودشون نشون بدن.

خوب حرف زدن در سیاره ی زمین هم اهمیت زیادی داره. ما یه اصطلاح داریم، تقریبا با این مضمون که: با زبون سر میبریم. همچنین همیشه این کلام و زبان ما هست که ما رو به بسیاری از اهدافمون میرسونه بدون اینکه بهای زیادی بپردازیم یا کار، به مناقشه و خونریزی برسه. این توانایی ها

ارتعاشات بسیار مشابهی با توانایی ها و قدرت های نهفته تر چاکرای نقره ای و گلو دارن.

استفاده از چنین توانایی هایی در دنیای کسب ثروت، می تونه به ما کمک کنه تا بدون حقه بازی و یا تن دادن به شرایط کاری ناعادلانه و بد، مطالبات خودمون رو پیگیری کنیم و یک موقعیت بهتر رو تدارک ببینیم. توانایی های چاکرای نقره ای، در مسیر بیان افکار و ایده ها از ما مراقبت میکنه، آنچنان که یک تکه سنگ فیروزه، با هیچ فلز پایه ای به اندازه ی فلزات ارزشمند نقره ای، جلوه و زیبایی کاریزماتیک خودش رو نشون نخواهد داد.

.

.

.

بعد از چاکرای نقره ای، به نظر میرسه که یک مرکز انرژی به رنگ سیاه وجود داره. این مرکز انرژی از قدرت زیادی برخورداره از معدود مراکز انرژی فرعی هست که بر حسب

اتفاق، در کتب علوم روحی سیاره ی زمین هم گاها ازش صحبت شده. افراد علاقه مند به متافیزیک، از این مرکز انرژی به عنوان مکملی در کنار قدرت بخشیدن به چاکرای چشم سوم استفاده میکنن که البته ایده ی کارآمدی میتونه باشه. اما ما در اینجا قصد نداریم با این محوریت به سراغ پاکسازی چاکرای سیاه بریم.

بعد از مراقبه و پاکسازی چاکرای سیاه به منظور رفع انسداد های پولی و مالی، در دنیای خواب میدیدم که به یک آزمایشگاه رفتم، چون قصد داشتم مطالعه ای در مورد شرارت و افراد سایکوپات انجام بدم. در این آزمایشگاه به کمک خاک و آب، مجسمه هایی درست کرده بودم و ماکت هایی که کمک میکرد یک سری انرژی ها و افکار شرارت آمیز رو شبیه سازی کنم. اونها انرژی بدی داشتن و باید بعد از انجام مطالعه، همه ی مجسمه ها رو خراب میکردم، چون که موندنشون می تونست باعث باز شدن پرتال و راه پیدا کردن انرژی های مخربی به دنیای من بشه.

آخر وقت بود و داشتم مجسمه هایی که درست کرده بودم رو توی یک تشت میریختم و ذوبشون میکردم. برخی از اون ها خشک شده بودن و حتی رنگ آمیزیشون هم کرده بودم. قبل از شکستن شون، باهاشون خداحافظی میکردم و برخی از اون ها جوابم رو میدادن.

برخی از مجسمه ها، هنوز خیس یا نیمه کاره بودن. اما کار مطالعه تمام شده بود و باید با اونها هم خداحافظی میکردم. یکی از مجسمه های نیمه کاره گفت: هر چند من نیمه کاره موندم اما نیمه کاره بودن به معنی نداشتن ارزش مطالعاتی نیست. و خندید و با من خداحافظی کرد.

چاکرای سیاه، قدرت هایی رو در اختیار ما قرار میده که می تونن باعث درک عمیق تر حقیقت بشن. برای همینه که به عنوان مکملی در کنار چاکرای چشم سوم توصیه شده، اما وقتی از این مرکز انرژی در مورد مدیریت مسائل پولی و مالی استفاده کنیم، می تونه تا حد زیادی از دچار شدن ما به اشتباهات مهلک در دنیای کسب و کار جلوگیری کنه. بخصوص اگر از افرادی هستید که نگرانی زیادی در مورد

حلال و حروم دارید و دوست ندارید پول بدی وارد زندگی شما بشه، پاکسازی این مرکز انرژی میتونه کمک کنه که بازی های فاسد سیستم های پولی و مالی رو بشناسید.

ما آدم ها در سیاره ای هستیم که داره توسط ذهن هایی بسیار شرور، در زمینه ی مدیریت سیستم های پولی، بازی میخوره. همه ی ما ممکنه چیزهایی در مورد ایلومیناتی و کنترلی که برخی فرقه ها و جریان های منفی بر جریان کسب ثروت دارن شنیده باشیم. اما کیه که بتونه دامن خودش رو درون این جریانات تمیز نگه داره و بازی نخوره؟

تا وقتی حقیقت رو نبینیم، نمی تونیم مطمئن باشیم که چقدر تاریکی به ما نزدیک هست و قصد داره چطور ما رو به خودش آلوده کنه. تقویت چاکرای سیاه، مرتبط با این توانایی هست، یعنی کمک میکنه تا ذهن شرارت رو درک کنیم و بخونیم. این توانایی، نه تنها کمک میکنه تا از خودمون در مقابل این جریانات منفی محافظت کنیم بلکه به تناسب شرایط، ایده هایی برای ضربه زدن به جریان فاسدی که از طرف برادری تاریک ساپورت میشه، در اختیار ما قرار میده. به عنوان یک

موجود معنوی، انجام همچین کارهایی (کارهایی برای درک ذهن شرارت) دور از ذهن نیست و کاریه که بسیاری از مردمان معنوی، پیش از این و در دوره های مختلف تاریخ، سعی کردن که انجام بدن و موفقیت هایی هم به دست آوردن.

.

.

.

پس از چاکرای سیاه، یک مرکز انرژی به رنگ کرمی وجود داره که به نظر میرسه، وجوه روحانی تر آگاهی انسان رو ساپورت میکنه. امروز در مورد پاکسازی این مرکز اقدام کردم و خوابی که در ادامه دیده شد، بسیار منو به فکر فرو برد. در ابتدا تردید داشتم که بشه به کمک این خواب، یک درس جدید در مورد سیستم های پولی و مالی دریافت کرد. اما حقیقت اینه که خواب ها در مورد احساسات و رفتار هایی که میشه بر این اساس، در تمام وجوه زندگی طراحی کرد صحبت میکنن. قانونی وجود نداره که شما خوابی ببینید و نتونید

ازش برای طراحی یک رفتار جدید در یک حوزه ی خاص بهره ببرید.

ما در اینجا با رویکرد اندیشه ی عمیق در زمینه ی کسب ثروت استفاده می‌کنیم، با اینحال شما می توانید از این خواب ها، تفسیر های متفاوتی داشته باشید، یا به شکلی از درس های درون یک خواب، برای طراحی رفتارهایی خاص در زمینه های عاطفی، شغلی و اهداف دیگه ای که در زندگی دارید استفاده کنید.

خواب میدیدم که یک استاد دانشگاه به همراه دوستانش، سعی داشتن منو تحقیر و منزوی کنن، چون توی کلاس فلسفه، به آموزه ها و درس های اون استاد فلسفه انتقاد کرده بودم. اون ها منو تحقیر کردن و سعی کردن منو از دانشگاه اخراج کنن. این در حالی بود که من واقعا قصد بدی از نقد اون افکار نداشتم و بسیار به جمع های فلسفی و معاشرت فکری با دانشجو ها و اساتید علاقه داشتم.

در ادامه میدیدم که این فضای سمی و تحقیر آمیز، به حدی پیش رفت که حتی معشوقم منو ترک کرد. اون پسر، هم کلاسی من بود و دوست نداشت با دختری باشه که در نظر دیگران یه کودنه. اون به شکل تحقیر آمیزی منو ترک کرد و واقعا از این کارش خوشم نیومد.

وقتی از خواب بیدار شدم، واقعا ناراحت بودم و می دونستم این اتفاق مربوط به یکی از زندگی های گذشته ام هست و سابقا، چیز های زیادی در مورد این اتفاق و دوره، از طریق خواب هام دریافت کرده بودم. اونقدر عصبی بودم که تا ساعت ها نمی تونستم در موردش درست فکر کنم و تفسیری بنویسم، و اصلا برام معنی نداشت که همچین خوابی بخواد ارتباطی با انسداد های پولی و مالی داشته باشه.

حقیقت اینه که درسته در اون دوره از زندگی، بسیار تحقیر شدم ولی به لحاظ معنوی، امتیاز ویژه ای رو برام به دنبال داشت و تبدیل به یکی از نقاط عطف زندگیم شد. یه جور کارمای خوب برام ایجاد کرد، با اینحال همونطور که مشهوده، تجربه ی کاملا خوبی نبود و پتانسیل داره که درونم کینه و

نفرت شدیدی نسبت به بعضی ها درست کنه، و مثلا شاید بدم نیاد که توی زندگی های بعدی سر وقتشون برم و بلایی به سرشون بیارم که مرغای آسمون به حالشون گریه کنن. هر چقدرم که در گذشته یا الان شاخ بودن و قدرت داشتن که منو تحقیر کنن، چرخه های کارمایی، می تونن این فرصت رو در اختیارم قرار بدن که ازشون انتقام بگیرم.

اما نکته ی اصلی در مرور این خاطره یا خواب، همون امتیاز یا وجه معنوی عمل هست. نقدی که به حرف های اون فیلسوف گفتم درست بود، و حتی اگر در زمان زنده بودنم، در موردش شک داشتم، بعد از مرگ و مشرف شدن به حقایق، برای من آشکار شد که کار اشتباهی انجام ندادم و کار اطرافیانم که منو منزوی و تحقیر کردن زشت بوده.

در زندگی روتین و واقعی، در این تناسخات زمینی، ما با تصمیم های بسیار دشواری در زمینه های پولی و مالی طرف هستیم. تصمیم گیری اصلا ساده نیست و حتی پاکسازی انسداد های درون این مراکز انرژی، می تونه فشار روانی

خاصی رو به دنبال داشته باشه. مخصوصا اگر فرد حساسی باشید یا رنج های زیادی رو در زندگی تجربه کرده باشید.

چاکرای کرمی به ما یاد میده که به انرژی معنوی و با ارزش درون تصمیمات دشوار و موقعیت های پرچالش توجه کنیم تا بتونیم ماموریت های خودمون رو به پایان برسونیم.

دوره هایی هستن که ممکنه تک تک آدم های اطراف شما از طریق شیوه هایی غیر اخلاقی به دنبال کسب ثروت برن، یا شغل هایی که هیچ اساس اخلاقی ای ندارن، رواج پیدا کنن. شما مطمئن نیستید که ترک کردن یک چرخه چه اندازه درسته، صرفا سعی میکنید اونچه که احتمال میدید درسته رو انجام بدید. یا بعضا مطمئن هستید که ترک کردن یک رفتار درسته، اما انجام این تصمیم دشواره و میتونه شما رو تحت فشار روانی زیادی قرار بده. حقیقتا گاهی ما نه تنها بابت تصمیمات درستمون فورا تشویق نمیشیم، بلکه باهامون رفتار ناعادلانه و تحقیر آمیزی صورت میگیره. در این جا، قدرت روانی بسیار زیادی لازمه که با دیگران درگیر نشیم و ازشون کینه و نفرت به دل نگیریم. تا بتونیم زنده بمونیم.

درک انرژی معنوی و ثروتی که درون انجام تصمیمات درست هست، برای من هنوز دشواره و در درون این مرکز انرژی، یک انسداد بسیار شدید رو احساس میکنم که مطمئنم به این سادگی نمی تونم برطرفش کنم و لازمه بعدا، مجددا به این مرکز انرژی رجوع کنم و پاکسازی هایی رو انجام بدم.

.

.

.

امروز برای پاکسازی چاکرای طلایی رنگ اقدام کردم. بعد از چاکرای کرمی، ظاهرا یک مرکز انرژی به رنگ زرد طلایی وجود داره و به نظر میرسه که این مرکز انرژی، قادره یک انرژی حفاظتی قوی برای جلوگیری از عقب گرد های تکاملی رو ایجاد کنه. چه بسا بسیاری از پیله های حفاظتی انرژیکی که موجودات معنوی برای خودشون درست میکنن، رنگ بندی ای مشابه این مرکز انرژی داره.

به هر ترتیب، قصد من از پاکسازی این مرکز انرژی، رفع انسداد های پولی و مالی بود. یا در واقع قصد داشتم درس های جدیدی در مورد نحوه ی کسب ثروت رو دریافت کنم. در ادامه، خواب میدیدم که به خونه ی اجدادیم رفتم. خونه ای قدیمی، با آدم هایی نه چندان دوست داشتنی که انرژی بسیار کمی داشتن. به دنبال شغل پاره وقت جدیدی میگشتم، اما شغل هایی که پیدا میکردم باب میلم نبود. یعنی دوست داشتم انجامشون بدم، اما حس میکردم دیگه انرژیم نمی تونه با اون وضعیت مطابقت پیدا کنه. اتمسفر اون محیط های شغلی، و پولی که ازشون به دست میاوردم، برای انرژی جدیدم مثل سم بود.

در ادامه، خودم رو میدیدم که کاغذ و قلمی به دست گرفتم و مشغول حساب و کتاب هستم. در آمد معمولم بد نبود اما به این نتیجه رسیده بودم که با تغییر انرژیم، دیگه نمی تونم مثل قبل کار کنم و حس میکنم جای درستی نیستم. دوست داشتم شغلی رو پیدا کنم که هم درآمدش منصفانه تر باشه و هم انرژی محیطش، با انرژی روح من سازگار تر باشه.

خواب ورق خورد و خودم رو درون جمع های فامیلی میدیدم. میدیدم که اونجا، پسر های مجرد زیادی حضور دارن که ظاهر و زندگی نرمالی هم داشتن و بدشون هم نمی اومد که جفتی برای خودشون پیدا کنن اما یک مانع انرژیکی شدید رو بین خودم و اون ها میدیدم. این مانع از افکار ما نشات میگرفت. اون ها موجوداتی بودن که به زندگی خیلی روتین و کسالت باری خو گرفته بودن که من مدت ها پیش، از این سبک ها گذشته بودم و دوست نداشتم که اینقدر کسل کننده زندگی کنم. اونها خودشون هم نوعی حس استیصال و سردرگمی داشتن که چرا با وجود اینکه ظاهر من نرماله اما نمی تونن به لحاظ ذهنی با من ارتباط بگیرن.

حقیقت اینه که در بیداری و زندگی واقعی هم، یکی دو هفته است که نمی تونم به سادگی گذشته، به شغلم ادامه بدم. درآمدش بد نیست اما این شغل و اتمسفرش برام دیگه ایده آل نیست. خوبه؛ ولی حالا با توجه به چیز های جدیدی که یاد گرفتم، دوست دارم یک شغل بهتر پیدا کنم.

همچنین با توجه به تجارب گذشته، می دونم که ابتدا باید شغل فعلیمو رها کنم تا فرصت جدید، خودشو نشون بده و این کار، کمی شجاعت میخواد. اول اینکه هنوز کمی میترسم که مبادا نتونم شغلی بهتر از شغل فعلیم پیدا کنم. اما مهم تر از اون، در صحبت کردن با کارفرمام و متقاعد کردنش در مورد اینکه می خوام استعفا بدم میتونم به مشکل بخورم.

اولا نمی تونم در مورد دلیل واقعیش بگم. خیلی حساسیت برانگیزه اگه بگم: من در مسیر یک بیداری معنوی متوجه شدم که باید شغل فعلیمو رها کنم و انرژی شما سطح پایینه.

اگه همچین حرفایی بزنم، کارفرمام با خاک یکسانم میکنه. برای همین باید چند روزی فکر کنم تا ببینم چطور میتونم شغل فعلیمو بدون دردسر رها کنم. و البته باید شجاعت این کارو هم به دست بیارم. فکر کنم بهتره تا پایان این کتاب صبر کنم تا بقیه ی مراکز انرژی باقی مونده رو هم پاکسازی کنم.

تفسیر خواب ها کمابیش روشنه. اما به عنوان توضیحات تکمیلی، میشه چند نکته ی خوب رو استخراج کرد. جفت

گیری و معشوق در دنیای خواب، اشاره به تصمیمات فکری مهمی دارن که قادرن سرنوشت و مسیر زندگی ما رو تغییر بدن. گاهی اوقات ما مسیر هایی رو انتخاب میکنیم که حقیقتا نسبت بهشون، عشق و کشش قلبی نداریم و این مثل انتخاب همسری میمونه که دوستش ندارم؛ صرفا می تونه در ظاهر یک همسر، خوب و نرمال باشه.

ادامه دادن چنین مسیر هایی ممکنه خیلی ناخوش آیند جلوه کنه یا به زودی باعث شکست ما بشه. اما عشق و اشتیاق، در جایی حضور داره که با انرژی ما هماهنگ باشه. من در دنیای خواب، لازم بود که اون محیط سنتی و خونه ای که دوستش نداشتم رو ترک میکردم و با افراد جدیدی معاشرت میکردم که با انرژی و افکار و ایده آل هام هماهنگ تر هستن. در اون صورت میتونستم مسیر های جدید و آدم های جدیدی رو ببینم و چه بسا جفتی رو برای خودم انتخاب کنم که درونم اشتیاق بیشتری رو ایجاد کنه.

فکر میکنم برای پیدا کردن شغل جدید هم بهتره کمی اتمسفر اطرافم رو تغییر بدم و با گروه ها و شرکت های جدید

آشنا شم یا حتی رزومه ی جدید و بهتری برای خودم دست و پا کنم. شاید بهتر باشه مدتی از کار کردن دست بکشم و یک دوره ی آموزشی جدید برم تا مهارت هام افزایش پیدا کنه.

.

.

.

امروز بعد از پاکسازی مرکز انرژی بعدی، خواب هایی دیدم که حقیقتا منو بدجوری به فکر فرو بردن. بعد از چاکرای طلایی، ظاهرا یک مرکز انرژی به رنگ برنزی وجود داره. در یک بیان واضح تر می تونید سنگ هایی مثل عقیق یا گارنت هایی که به نارنجی و قهوه ای متمایل تر هستن رو در توصیف رنگ این مرکز انرژی تجسم کنید. این رنگ در هاله ی رنگی موجودات، بسیار نادره و در نوع خودش بسیار مرموز و زیباست.

فرشته ای به اسم کاسیل، با این هاله ی رنگی وجود داره و به نظر میرسه که از قدرت های درمانی و مشاوره ای بالایی هم برخورداره و شما در صورت تمایل می تونید حین مراقبه با این

فرشته اعلام همسویی کنید. به هر ترتیب به سراغ بررسی خواب های امروز میریم.

در دنیای خواب، میدیدم که فیلمی برام ارسال شده. این فیلم نشون میداد که یک دختر بچه که حدودا ۳ سال داشت، به لب یک پرتگاه کوهستانی میره. دختر بچه، موهایی به رنگ طلایی داشت. موهاش بلند و زیبا بودن. به طور ناگهانی و غیر منتظره، این دختر بچه خودش رو از صخره پرت کرد پایین. برام عجیب بود که چرا این دختر بچه خودکشی کرد.

همچنین در دنیای خواب، این حسو داشتم که این بچه متعلق به من بود.

حالت نیمه هشیار داشتم و حس میکردم که باید جلوی این اتفاقو بگیرم. صدایی رو شنیدم که میگفت: حالا مشخص میشه که اون بچه اصلا خودشو متعلق به تو میدونه یا نه! تو چه مادری هستی که اونقدر به بچه ات بی توجهی که اصلا خودشو متعلق به تو نمیدونه.

دوباره ویدیو رو میدیدم. این بار، خودم در اون محدوده حضور داشتم و به صورت دانای کل، می تونستم اتفاقات رو از نزدیک ببینم. متوجه شدم که اون فیلم ساختگیه. همچنین متوجه شدم که کارفرمای فعلیم این فیلم رو ساخته. اون دوربین رو به دست گرفته بود و اون بچه رو به لب صخره برده بود تا به طور ساختگی، اونو وادار به خودکشی کنه. اون این کارو کرده بود تا منو وادار به موندن کنه یا بهم این حسو بده که کارمو درست انجام ندادم. در دنیای خواب، انگار که کار من، بزرگ کردن و نگه داری از اون بچه بود، و کارفرمام به من تلقین کرده بود که اون بچه متعلق به منه. در حالی که وقتی از چشم روحم به اون موقعیت نگاه میکردم، متوجه میشدم که اون بچه مال من نیست و متعلق به کارفرمام هست.

فکر میکنید چرا این خواب، از سمبل بچه برای نشون دادن درس جدید استفاده کرده؟ بچه چه منافاتی با من و کارفرمام داره؟ بچه ها می تونن نماد مسئولیت هایی باشن که در زندگی دنبال میکنیم که البته در درون این مسئولیت ها نوعی عشق هم حضور داره. زمانی که ما برای فرد دیگه ای کار

میکنیم، باید که آزاد باشیم در مورد این که هر وقت دوست داریم، شغلمون رو ترک کنیم یا به هر ترتیب، سرنوشت اون کسب و کار به ما ربطی نداره. ما صرفا مسئول درست انجام دادن کار خودمون هستیم. این که یک کارفرما بیاد غر درآمد کم، مشکلاتی که در حوزه ی تعهدات ما نیست یا شکست های شغلیش رو سره ما بزنه یا از ما انتظار انعطاف بی مورد، در مقابل حقوق نامناسب یا شرایط شغلی نامناسب رو داشته باشه، درست مثل اینه که بیاد، بچه شو بده دست ما و انتظار داشته باشه ما بزرگش کنیم.

این حس ترحم طلبی بیجا بخصوص در حوزه ی کار، بسیار غیر حرفه ای و سودجویانه است و می تونه انرژی مفید زیادی رو هدر بده.

امروز در دنیای بیداری، کارفرمام داشت با من صحبت میکرد و صحبتش رسید به اینجا که: شاید فشار های روحی باعث مریضی جسمیت هم داره میشه و بهتره سراغ یک روانشناس یا دکتر بری.

توی اون لحظه دوست داشتم بهش بگم: قطعا اگه شرایط شغلیمو تغییر بدین دیگه نیازی نیست که به روانشناس مراجعه کنم.

یادمه مدت ها پیش، برای زنی کار میکردم که حقوق بسیار کمی به من میداد و خیلی وقت ها هم، در واریز حقوق تاخیر زیادی داشت. وقتی خواستم ازش جدا شم، دروغی سر هم کردم در مورد اینکه کامپیوترم خراب شده و نمی تونم دیگه کار کنم.

جالبه این خانوم از من می خواست که یه کامپیوتر دست دوم تهیه کنم و به کارم ادامه بدم. اون لحظه واقعا از دستش عصبانی شدم و خواستم بگم: با این حقوقی که تو به من میدی، من حتی نمی تونم یه کیبورد دست دوم بخرم، چی پیش خودت فکر کردی که همچین حرفی میزنی؟

در ادامه ی سیکل خواب امروز، خواب میدیدم که به زندگی بعدیم رفتم. در اونجا فرد بالغی بودم و فرزندی داشتم که روحش برام خیلی آشنا بود. می دونستم این همون فردی

هست که طی زندگی قبلی از من سو استفاده های زیادی کرد و همه ی عمر، باعث یک رنج روانی شدید شد. اون بسیاری از بی رحمی و خشونتش رو به خاطر پول، تفاوت های جنسیتی و نژاد پرستی انجام میداد. با دلی راضی، روی قبر احساسات و عمر دیگران راه رفت و از مزایای مالی بهره مند شد و هیچ وقت هم درون هیچ دادگاهی محاکمه نشد. همیشه طلبکار و خشونت طلب و بی رحم بود و فرصتی پیش نیومد که بتونم ازش انتقام بگیرم.

با دیدن اون موجود در قالب یک بچه، تمایل زیادی داشتم تا کارهاشو تلافی کنم و ازش انتقام بگیرم. قصد کردم که بهش تجاوز کنم، اما چیزی به ذهنم خطور کرد که باعث شد از این کار منصرف بشم. من فرصت انتقام رو به دست آورده بودم اما این کار می تونست روحم رو آلوده کنه. می دونستم که حتی اگر بتونم با لذت و بدون حس ناپاکی ازش انتقام بگیرم، برام خیلی دشوار خواهد بود که با همچین انرژی آلوده ای به زندگی ادامه بدم، چون من مثل اون نیستم که طمع زیادی به پول و قدرت طلبی داشته باشم. دیدگاه های جنسیتی و

نگاهم به نژاد های مختلف، نسبت به اون پخته تر و تعدیل شده تر بود و خیلی طول میکشید تا بخوام با این انرژی انتقام جویی، کنار بیام و فرکانس خودم رو کاهش بدم.

تغییر انرژیکی ای که در اثر انتقام، در درونم ایجاد میشد، برای منی که مثل اون زندگی نکرده بودم، چیز آزار دهنده ای بود و مثل یک چیز سمی و آلوده، درون رگ هام جریان پیدا میکرد. با فکر کردن به این عاقبت، در نهایت از انتقام صرف نظر کردم. هر چند هنوز هم ازش نفرت داشتم و دلم می خواست که رنج کشیدنش رو ببینم. چه بسا بابت کارمایی هم که داشت بالاخره اتفاقاتی براش میوفتاد که می تونست بدون دخالت من باشه. مثلا به بیماری های خاصی دچار میشد یا به خاطر عادت های نابهنجار و اخلاق گندی که از گذشته با خودش آورده بود، عجیب نبود که کنترل خودش رو درون جامعه به راحتی از دست بده و حسابی کتک بخوره یا تحقیر بشه.

دیگه ما که تازه کار نیستیم. تناسخاتم رو به یاد میارم و میدونم که بی اعصابی و بسیاری از عادت های بد فعلیم، که

دارم چوبشون رو میخورم از کجا و کدوم دوره ها نشات میگیره. فکر نکنید چون مثلا دارم همچین کتاب هایی رو مینویسم، خیلی آدم معنوی و خداشناسی هستم. منم یک زمانی بی رحم و بدجنس بودم و دیگران رو با کارام رنج میدادم. آخرشم با این رفتارا، به چیزایی که خواستم و در موردشون طمع داشتم، آنچنان نرسیدم و رفتار های شرورانه، نتونست باعث شه که با دل راضی زندگی کنم. الانم اگه اومدم دنبال همچین کارهایی، چون دیگه به چیز های کثیف زیادی چنگ زدم و ازشون ناامید شدم. چیزی برای تحسین کردن نیست.

بله اگر در دوره ی جوانی و تناسخات ابتدایی، از خودم عملکرد خوبی نشون میدادم و تبدیل به روح صعود کرده میشدم، حتما شاید خودمو تحسین هم میکردم. ولی یک چسه اقدام خیر خواهانه در دوران فرسودگی و پیری روح، دیگه فیس و ادعا نداره.

همین فردی هم که طی خواب دیشب دیدمش و ازش نفرت دارم هم مشخصه یک روح جوان هست و چند قرن دیگه که

حسابی دهنش سرویس شد و عاقبت کاراش رو به چشم دید، بعید نیست بیاد لباس معنویت بپوشه و ازین کتابا بنویسه و با خودش فکر کنه: چطور میتونه آدمای نفرت انگیز زندگیشو تحمل کنه؟

چاکرای برنزی، بیش از هر چیز به ما یاد میده که در زمان و مکان مناسبی ظاهر شیم و صحیح ترین نقش خودمون رو بازی کنیم. این انرژی به ما کمک میکنه تا از بهترین توانایی خودمون در بهترین کاری که با استعداد های ما، بیشترین همپوشانی رو داره بهره ببریم. این فرآیند کمک میکنه تا موجودات، علاوه بر سیر تکامل شخصی بتونن بهترین تاثیر رو در بهبود تکامل جوامع شون داشته باشن.

زمانی که دارم این جمع بندی رو مینویسم، یک روز گذشته و من در مورد پاکسازی چاکرای صورتی هم اقدام کردم. خوابی دیدم که کمابیش، مشابه آخرین خواب دیروز هست و تفسیرش رو در بخش بعدی خدمتتون بیان میکنم. فعلا بریم سراغ چاکرای صورتی و ببینیم که اصلا چی هست؟

.

.

.

چاکرای صورتی، جزو مراکز انرژی متحرکی هست که در اطراف سیستم انرژیکی ما قرار دارن. این مراکز انرژی هم مثل اغلب مراکز انرژی فرعی، قادرن سیستم محافظتی بدن ما رو تقویت کنن. چاکراهای متحرک، به نظر میرسه که یک منبع ثابت نیستن و درون بسیاری از افراد، کاملا کور و خاموشن. در این کتاب، ما به بررسی سه مرکز انرژی متحرک میپردازیم که شامل رنگ های صورتی، زرد لیمویی و ارغوانی هست. اما احتمالا تعداد این مراکز خیلی بیشتر هست و تقویتشون بستگی به میزان خودسازی و علایق و عادت های موجودات داره.

رنگ صورتی، در ساختار هاله ی انرژیکی انسان ها هم رنگ نادری نیست. به عنوان رنگ غالب هاله یا رنگ دوم هاله، میشه در اطراف بسیاری از افراد مشاهده اش کرد. در سال

های اخیر، رنگ صورتی به عنوان رنگ سوم هاله ی انرژیکیم داره ظاهر میشه و به خاطر این هست که طی این سال ها، کمی برونگرا تر شدم و بیشتر به انسان های اطرافم اهمیت میدم یا بهشون عشق و علاقه نشون میدم و همچنین، خودم رو دیگه مثل زندگی های پیشین، چندان در انزوا و تنهایی غرق نمیکنم.

اما رنگ صورتی می تونه نمود های منفی هم داشته باشه. بخصوص در مورد افرادی که دوست دارن از توجه و طرفداری دیگران برای خودنمایی و سو استفاده یا تخریب افکارشون استفاده کنن. این موضوع در مورد برخی از سلبریتی ها که ظاهر خوبی دارن اما محتوای بسیار مخربی رو ارائه میدن صدق میکنه. برخی از این افراد، میل بیمارگونه ای به شهرت دارن و از قدرتی که برای جلب توجه افراد به دست آوردن، در مسیر درستی استفاده نمیکنن.

خب در جریان خواب دیشب، میدیدم که منتظر یک فردی به اسم حمید هستم. حمید یکی از اقوام بسیار دور ما هست که آخرین بار، وقتی که هنوز مدرسه هم نمیرفتم همبازی ما بود

و مدت کوتاهی باهاش در معاشرت بودیم. اون حدود ۳ سال از من بزرگتر بود. چند سال پیش، به طور اتفاقی دیدمش اما نشناختمش. صرفا هاله اش برام خیلی آشنا بود و ازش واقعا خوشم اومد. می دونستم اون منو شناخته و برام عجیب بود. انرژی خوبی داشت و به نظر میرسید، روحش چندان مثل انسان های اطرافش آلوده نشده.

مجددا یکی دو سالی گذشت و در دنیای خواب دیدم که روحم داره به دنبال حمید میگرده، چون متوجه شده حمید به نوعی بیداری ذهنی رسیده و سوال های زیادی در مورد صعود و درک قوانین داره. مثلا در مورد ماموریت روحی، بذر های ستاره ای، تناسخ، کارما و چیزهایی از این قبیل. متوجه شدم که کندالینیش نیمه فعاله یا اینطور بگم که سیستم انرژیکیش نیمه فعال بود و نیمی از آگاهی ای که برای شروع ماموریت روحیش نیاز داشت رو تونسته بود با تلاش و جست و جو های خودش به دست بیاره. اگر ملاقاتش میکردم می تونستم بقیه ی اطلاعات رو در اختیارش قرار بدم و تلاش هاش با سرعت بیشتری به نتیجه میرسید.

به هرترتیب، برای من مقدر نبود که در واقعیت این پسر رو ملاقات کنم و زمان گذشته. با این حال، دوباره یکی دو روز پیش به یادش افتادم و با خودم فکر کردم که الان ممکنه در چه حالی باشه؟

بعد از مراقبه، خواب دیدم که در اتاق کارم تنها هستم. مردی به دیدنم اومد که ادعا میکرد حمید هست اما کاملا ضایع بود که این مرد حمید نیست. سعی کرده بود چهره اش رو شبیه حمید کنه اما خیلی ناشیانه این کار رو کرده بود و زشتی و شرارت روحش رو، میشد به راحتی دید. طرز حرف زدن، نگاه های چندش آورش و لبخند احمقانه اش، آشکار میکرد که صرفا یه موجود لکاته و مزاحمه.

به هر ترتیب باهاش صحبت کردم و وانمود کردم که حس میکنم حمید هست. ازش در مورد زندگی و کار و کاسبی و خانواده اش پرسیدم و اون سعی کرد، چهره ی حمید رو در نظرم خراب کنه. وانمود میکرد که احمقه و به کارهایی مشغوله که شرورانه هستن. فیلم هایی رو به من نشون میداد، یا حداقل تجلی انرژیش رو به شکل فیلم های آموزشی بسیار

شرورانه ای میدیدم. این فیلم ها به قصد تجارت شاخته شده بودن و اصلا محتوای خوبی نداشتن و آدم ها رو به سو استفاده از دیگران تشویق میکردن. توجیه شون این بود که برای همه ی ما این امکان وجود داره که به صورت توافقی و برای رسیدن به منفعت، از هم دیگه سو استفاده کنیم. می تونه لذت بخش باشه؛ همون طور که برای ما سازنده های این ویدیو ها بسیار لذت بخشه، پس امتحان کنید.

خواب ورق خورد و در ادامه میدیدم که انرژی خونه بسیار خراب و ضعیف شده. یک پسر بچه ی ۱۲ ساله رو میدیدم که نمی شناختمش، اما متوجه شدم که دنبال فردی میگرده که باهاش رابطه ی جنسی داشته باشه و درک نمیکرد که دیگران ازش سو استفاده میکنن و این فکری که توی سرش افتاده هم از طرف موجودات بدی بوده. به این پسر، ظاهرا یاد داده بودن که خودش رو در معرض سو استفاده قرار بده و بد عادتش کرده بودن. یعنی ازش سو استفاده کرده بودن.

سو استفاده در دنیای خواب، بخصوص سو استفاده های جنسی، بسیار رایج هستن اما لزوما به این دسته از تمایلات

شما در واقعیت اشاره ندارن. مردم معمولا از بیان خواب هایی با موضوعات جنسی و اروتیک خجالت میکشن چون فکر میکنن که این خواب ها نشون دهنده ی انحرافات اخلاقیشون هست و ممکنه بد قضاوت بشن که البته این ترس از قضاوت شدن طبیعیه. ممکنه واقعا بد قضاوت بشن.

اما شما می تونید به کمک این خواب ها و تفسیرشون، بهینه سازی های خوبی در انجام تصمیمات و طراحی انگیزه های خودتون به کار بگیرید.

سو استفاده ی جنسی می تونه نماد استفاده ی نامناسب از توانایی های شخصی باشه. در مورد یک بچه، این خواب نماد سو استفاده از فرصت ها و موقعیت هایی هست که علاوه بر امکان لذت بردن، می تونن مسئولیت هایی رو برای ما ایجاد کنن. اگر بخوایم یک مثال در حوزه ی پول و ثروت رو بیان کنیم: فرض کنید یک نفر متخصص خیلی خوبی هست و می تونه بیماری های پیچیده ای رو تشخیص بده و درمان کنه، اما این پزشک میاد شغل خودش رو رها میکنه و صرفا برای راحتی بیشتر، میره به سراغ کار هایی مثل فروشندگی.

شما بهتر از من می دونید که به دست آوردن مهارت پزشکی کار ساده ای نیست و فرد میاد مدت زیادی، انرژی و احساسش رو صرف یاد گیری میکنه. حالا بماند که این وسط چقدر دیگران زحمت میکشن و برای این فرد و متخصص شدنش وقت میذارن.

به نظر میرسه که در ساختار کیهان، این موضوع اهمیت خیلی زیادی داره و به محض اینکه موجود بره سراغ کارهایی که مطابق توانایی هاش نیست یا باعث میشه به شکل نامناسبی با دنیای اطرافش ارتباط بگیره، خواب ها هشدار میدن.

برای من جالبه که این خواب ها اینقدر بیان تند و تیزی هم دارن. چون چیزی مثل تجاوز به یک بچه، عمل بسیار شرورانه ای هست، چرا باید فردی که میاد تخصص اصلیشو رها میکنه و میره سراغ یک کار ساده، فورا همچین خواب هایی ببینه؟

در جواب میشه گفت که: تاثیر چنین تصمیماتی در ساختار هستی خیلی بیشتر از اون چیزی هست که فکرشو میکنیم. بخصوص اگر شما فردی باشید که استعداد های خوبی دارید یا

چیزای زیادی رو مطالعه کردید و نسبت بهشون شناخت دارید. فعالیت شما در حوزه ی ای که با دارما یا ماموریت روحی شما همپوشانی داره می تونه در تغییر دنیا و همچنین افزایش سطح تکاملی خودتون تاثیر خیلی زیادی داشته باشه. از دست دادن فرصت و مشغول شدن به کارهایی که برای شما سطح پایین هستن، مساوی هست با سو استفاده از فرصت و انرژی مفیدی که در حال حاضر در اختیار شما هست.

حقیقت اینه که ما تا ابد فرصت‌های فعلی رو نداریم. حدس میزنم یک روح می تونه به میزان تعیین شده ای در سیاراتی مثل زمین تناسخ پیدا کنه. روند تکامل در سیارات ابعاد بالا لزوما مثل زمین نیست، چون جوامع اونها بهینه تر هست و چالش هاش اصلا مثل زمین نیست. اینجا دنیایی پیچیده و واقع گرایانه رو داریم و تاریکی و شرارت، کاملا در جوار ما زندگی میکنه. این جا یکی از مهم ترین نقاط سنجیدن عیار یک موجود هست و خیلی از روح ها، علاقه دارن که بتونن دوره ای رو در اینجا بگذرونن، چون تجربه برای یک روح، ثروت واقعیه.

وقتی فرصت تناسخات یک روح تموم بشه، یعنی فرصت قرار گرفتن در موقعیت های خاصی تموم میشه. همین کتاب رو ببینید. نوشتنش در یک سیاره ی بعد هفت یا بعد ۹ چندان مهم نیست. چون چندان به دردشون نمیخوره. چون زندگیشون درگیر چیزی مثل سیستم های پولی و مالی زمین نیست.

اما اینجا تصمیم گیری دشوارتره. حوزه ی آگاهی ما، وضعیت متفاوتی داره. اینجا تصمیم گیری می تونه انرژی زیادی رو از ما بگیره و با هاله ای از تردید و شک همراه باشه. من الان مدتیه درگیر تغییر شغلم هستم چون نمی دونم چه انرژی ای حقیقتا درون این شغل هست و چی در انتظارمه. یک موجود ساکن در سیارات ابعاد بالا همچین مشکلاتی نداره یا حداقل کیفیت مشکلاتش خیلی فرق داره.

اگر من نتونم در حال حاضر، بهترین موقعیت رو پیدا کنم و بهترین تصمیم رو بگیرم، انرژیم در مسیر سطح پایینی هدر میره و فرصت رو از دست میدم. چه بسا موندن در شغل فعلی، باعث شه که نتونم ماموریت روحیمو به خوبی پیش ببرم یا

نتونم به نوشتن همچین کتاب هایی ادامه بدم. ممکنه ادامه دادن شغل فعلی، سلامت روانیم رو به خطر بندازه و باعث شه یکجور عقب گرد تکاملی شدید رو تجربه کنم. این ها همه آشکار می کنن که چرا در نظر شهود، انتخاب موقعیت ها و شغل ها و فعالیت هایی که بسیار سطح پایین یا متضاد با استعداد ها و مهارت های ما هستن، اینقدر جلوه ی شرارت آمیزی دارن.

.

.

.

در ادامه ی مراقبه با مرکز صورتی، خواب دیگه ای هم دیدم که فکر میکنم توصیف خوبی در مورد وجوه مثبت چاکرای صورتی در اختیار ما قرار خواهد داد. در جریان این خواب، میدیدم که سن نسبتا کمی دارم یا حداقل اوایل نوجوانیم بود. با خانواده ام به یک برنامه یا جشن مثلا سرگرم کننده رفته بودیم. من از شرکت توی این برنامه ها خودداری میکردم

چون در نظرم احمقانه و کسل کننده بودن. اما اون شب، توی رو درواپسی و چون خانواده ام خواستن به اون جشن رفتم.

و واقعا با احمقانه ترین برنامه های ممکن رو به رو شدم. افرادی میومدن و سعی میکردن مردم رو با استعداد ها و توانایی های خودشون سرگرم کنن. دیدن جفت گیری دو تا گراز گوزوی دیر انزال، از دیدن شوی این افراد جالب تر بود. مثلا یکیشون که در نهایت، برنده ی اون شب هم شد، پسر جوانی بود که لباس های چریکی پوشیده بود و معلوم نبود این لباسا رو از کجا کش رفته. چون اصلا توانایی های یک چریک رو نداشت. یک تفنگ مسخره توی دست گرفته بود و می خواست، مهارت خودش در شلیک کردن رو به رخ بکشه.

آخه مثلا شلیک کردن به اهداف خاص در یک فاصله ی چند متری هم هنره؟ یا چیز چندان تحسین برانگیزیه؟ حالا اگر فقط این کارو میکرد من زیاد بدم نمی اومد، ولی باید بودید و میدید که این پسر، چطور تا چند تا تیر رو در داد، دیگران رو با اداهای مسخره اش سرگرم کرد.

سعی میکرد طوری رفتار کنه که خیلی دقیق و حرفه ای به نظر برسه. ولی بیشتر به من این حسو میداد که یه آدم کودن و احمقه و صرفا اومده که به شکل کاذبی جلب توجه کنه.

در نهایت، وقتی داشتن تحسینش میکردن و بهش جایزه میدادن، برگشتم و بهش یه لبخند زدم. درست پشت صندلی من ایستاده بودن و داشتن بهش هدیه میدادن. شاید براتون جالب باشه که بدونید هدیه ی این پسر چی بود؟ بهش چندتا پلاک طلای خیلی ظریف دادن.

پسر جوان، وقتی که لبخند منو دید، فکر کرد که خیلی ازش خوشم اومده و فوری سعی کرد معاشرتی ایجاد کنه. شماره موبایلشو داد و همچنین خواست که یکی از پلاک های طلاشو به من بده.

هر چند بدم ازش می اومد ولی دیگه اینقدر هم بدجنس نبودم که بخوام هدیه اش که مزد نمایشش بود رو ازش بگیرم. اصلا ما ازوناش نیستیم که به هوای رسیدن به مایه تیله، جفت

گیری کنیم. به خاطر اخلاقیات و معنویتش هم نیست، به غرورمون بر میخوره، باور کنید.

خلاصه گذشت و گذشت و اون شب و اون نمایش های مسخره رو فراموش نکردم. جرقه هایی به ذهنم اومد و با خودم فکر کردم: شاید بهتر باشه که ایده هام رو به دنیای اطرافم ارائه بدم.

چون به هنر های نمایشی، رقص، گریم و لباس های مخصوص نمایش علاقه داشتم. کم کم گروهی رو دست و پا کردم. آرایش هایی رو طراحی کردم و لباس های مخصوصی رو برای گروه نمایشمون تهیه کردیم. ما به جشن های مختلف میرفتیم و مزد تلاشمون رو میگرفتیم. فارغ از تشویق های کاذب یا انتقادات خصمانه، محال ممکن بود که به اندازه ی تلاشمون و هنرمون، بازخورد مثبت هم دریافت نکنیم.

من انتظار نداشتم که باهامون خوب برخورد بشه. بیشتر به عنوان شیوه ای جهت رفع کسالت، به هنر های نمایشی نگاه میکردم. اما دیدم که نه، ذائقه ی آدم ها اونقدرا هم ناامید

کننده نیست. به نظر میرسید اونها، خودشونو با چیزای بی معنی و سطح پایین سرگرم میکردن چون چندان انتخاب دیگه ای هم نداشتن. وگرنه اینطوری نبود که طلسم شده باشن و همه اش محتوای بند تنبونی بخوان.

از گروه نمایش ما خوششون میومد و برای اولین بار، دیدم که این آدم ها بلدن که به همدیگه احترام بذارن. انرژی مثبتی رو حین تحسین و نقد، به ما میدادن که برای من تازگی داشت.

این کشف جدید، به صورت یک انرژی صورتی رنگ تجلی پیدا میکرد. پیش از این گفته شد که چاکرای صورتی، در مورد یک سری از توانایی ها صحبت میکنه که باعث تاثیر گذاشتن ما روی دنیای اطراف و ایجاد تعامل و صمیمیت میشه. در جریان این خواب، یکی از شیوه های مثبت استفاده از این انرژی رو دیدیم.

این انرژی، در جریان کسب ثروت هم میتونه کاربردی باشه. بسیاری از شغل های پر درآمد و مهم امروز یعنی تبلیغات و بازاریابی، با تکیه بر همین توانایی ها شکل میگیرن. شیوه

های منفی زیادی برای تبلیغات و کسب سود وجود داره. بسیاری از اون ها، صرفا در کوتاه مدت جوابگو هستن و لزوما هم با خلاقیت گره نخوردن. پاکسازی چاکرای صورتی به ما یاد میده که جلب توجه، میتونه به صورت سازنده و به صورت یک تعامل دو سر بُرد صورت بگیره. معاشرتی که نه شما به عنوان عرضه کننده ی یک ایده یا کالا ضرر کنید و نه مشتری شما متحمل ضرر بشه. هنر شما به اندازه ای که براش زحمت بکشید، می تونه که پذیرفته بشه و این کارمای کار شماست.

.

.

.

به جز مرکز انرژی صورتی رنگ، ما با یک مرکز انرژی رو به رو هستیم که رنگی حدودا لیمویی رنگ یا سبز روشن داره. این مرکز متحرک هم بسته به میزان انرژی انباشه ی خودش میتونه رخ نمایی کنه. در سیستم انرژیکی افراد هم، تقریبا زیاد میشه دیدش و رنگ کمیابی نیست. این مرکز انرژی می

تونه چیز های زیادی در مورد سلامتی، به ما یاد بده. اما چه درسی در مورد پول و کسب ثروت میتونه یاد بده؟

امروز برای پاکسازی این مرکز انرژی، مراقبه انجام دادم. در دنیای خواب میدیدم که مشغول گفت و گو با چند تا از هم کلاسی هام هستم. اونها داشتن یکی از هم کلاسی هام رو سرزنش یا یه جورایی مسخره میکردن. البته این میزان تمسخر و سرزنش خیلی جزئی بود، و بیشتر سعی داشتن بهش تفهیم کنن که انتخاب اشتباهی رو در پیش گرفته.

فرض کنید اسم اون هم کلاسیم که داشت سرزنش میشد شهلا بود. خلاصه، شهلا سعی داشت بگه که: اینجوریا هم که فکر میکنید نیست و من در مورد تصمیم خودم مصمم هستم.

کنجکاو شدم که ببینم قضیه چیه و چرا اینا دارن اینطوری با همدیگه بحث میکنن. متوجه شدم که شهلا، عاشق یه نفر شده و قصد داره پیشنهاد ازدواج این آقا رو بپذیره.

بعد، این هم کلاسی ها داشتن میگفتن که این یارو خیلی ظاهر و رفتارای داغونی داره. یعنی بد نیست، ولی نسبت به تو خیلی دهاتی و سطح پایینه.

اما شهلا خوشش از این قضاوت ها نمی اومد و عاشقانه اون مرد رو دوست داشت. من تصویر اون مرد رو پشت ذهنش میدیدم و در نظرم اومد که مرد بدی نیست. یعنی ظاهرش شاید کمی غیر معمول و زیادی ساده بود، ولی در درونش چیز های زیادی برای دوست داشتن پیدا میشد و بعید هم نبود که شهلا بتونه با این مرد، زندگی خوبی رو تجربه کنه.

سعی کردم به شهلا نظرمو بگم. توضیح دادم که این یه تجربه ی عاشقانه است و ربطی به این نداره که ظاهر طرف چجوره. اگه دوستش داری، پس به حرفای دیگران اهمیت نده.

دوست من هم از شنیدن این حرفا قطعا خوشحال شد و ما راه افتادیم که به کلاس بعدی بعدی بریم.

برای تفسیر همچین خواب هایی، نیازی نیست که زیاد داستان رو پیچیده کنید. شاید پیش خودتون بگید که حالا

هم با سوژه ی عشق و ازدواج رو به رو هستیم و هم با سمبل دوست. چطور میشه اصلا سمبل هم کلاسی رو تفسیر کرد؟ چه برسه به این که این هم کلاسیه عاشق هم شده.

برای انجام یک تفسیر ساده، به احساسات درون خواب توجه کنید. ما با یک داستان در مورد انتخاب بین ظاهر بینی و عشق رو به رو هستیم. ما فردی رو میبینیم که منشا شعف خودش رو پیدا کرده.

گاهی در زندگی، در معرض تصمیماتی قرار میگیریم که پشتوانه ی منطقی کمی برای پیگیریش داریم چون برای ذهن ما جدید هستن. درست مثل شهلا که توی محیطی قرار گرفته که همه بهش میگن کارت درست نیست، منطقی نیست و تو میتونی انتخاب های بهتری داشته باشی.

همون طور که تصمیم ازدواج و انتخاب جفت می تونه تغییرات زیادی درون زندگی ایجاد کنه، بیننده ی همچین خوابی هم ممکنه در واقعیت، در معرض انتخاب هایی با کیفیت مشابه باشه.

در حقیقت طی روز های اخیر، درگیر یه سری پیشنهادات کاری بودم. از یه طرف داشتم تصمیم میگرفتم که شغل فعلیمو رها کنم یا نه؟ در مورد این چالش، طی بخش های قبلی کتاب صحبت کردم و با خوابی که امروز دیدم و در ادامه تعریفش میکنم، تصمیم قطعی شد. همچنین درگیر پیشنهاد کاری خیلی عجیبی بودم که حس شومی بهم میداد.

با فردی آشنا شدم که قصد داشت منو وارد یک محیط شغلی کنه که خودش از پدرش به ارث برده بود. وانمود میکرد که قصد داره به من کمک کنه ولی همه ی ایده اش این بود که از ویژگی جذابیت ظاهری و جنسیتم استفاده کنم تا بتونم به لحاظ شغلی رشد کنم. اون همزمان با این هندونه زیر بغل کاشتن های بی معنا، انرژی حیاتی عجیبی رو از من میگرفت که به موازاتش حس میکردم سلامت روانیم داره تضعیف میشه. ارتباطم رو به سرعت باهاش قطع کردم چون حس کردم در موقعیت اشتباهی قرار گرفتم.

پیش از این هم بهم گفته شده بود که سعی کن از جنسیت و ظاهرت برای پیشبرد موفقیت های شغلیت استفاده کنی یا از

کمک والدینت برای تامین منابع مالیت استفاده کن. ولی من درون این انتخاب ها یک ایراد یا چیز خطرناکی میبینم. یعنی صرفا جنبه های اخلاقی و معنویش نیست. حتی اگر یک موجود شرور و منفی هم بشم، ترجیح میدم به این رویه ها عادت نکنم. چون به نظرم، پول بابایی و ظاهر خوب، همیشه با آدمیزاد نمیمونه، ولی ذهن به این رویه ها و انتخاب های منفی عادت میکنه. این می تونه در ادامه باعث بشه که فرد، نتونه برای خودش به راحتی کسب ثروت کنه یا این کار براش، کم کم تبدیل به کاری سخت و محال میشه.

این عادت ها می تونن طی زندگی های بعدی هم با ما همراه بشن. طی زندگی بعدی ممکنه حتی جنسیت من تغییر کنه یا قیافه ام اصلا مورد پسند جامعه نباشه یا حتی در خانواده ای به شدت فقیر متولد شم. دوست دارم نون بازوی خودمو بخورم و از ثروتی استفاده کنم که براش زحمت کشیدم و در موردش مهارت به دست آوردم.

خلاصه در ادامه ی خواب میدیدم که به کلاس درس رفتیم. یه سمبل تکراری دیدم که طی بخش های قبلی کتاب هم بهش

پرداخته شد و فکر میکنم حالا معنیشو خوب میدونید. خب من خواب میدیدم که ما در یک کلاس بزرگ که مربوط به درس ریاضی بود حضور داریم. برخی از افراد، زیاد به حرفای استاد توجه نمیکردن. یکیشون رو میدیدم که منو یاد یکی از هم کلاسی های قدیمیم میندازه. اون فردی بود که از ثروت موروثی زیادی برخوردار بود. زیبا بود و جزو قلدر های مدرسه هم محسوب میشد. در رقابت و یادگیری دروس هم ذهن خوبی داشت و البته خیلی هم نژاد پرست بود. این ترکیب باعث شده بود که حتی با معلما هم برخورد جالبی نداشته باشه.

به هر ترتیب طی این خواب میدیدم که به حرفای اون استاد گوش نمیداد. و داشت توی تبلتش فیلمی در مورد افراد پدوفیل میدید.

طی این خواب، تمایلات من تغییر کرده بود و دوست نداشتم حتی دیگه به اون فیلم نگاه کنم. ازش دور شدم و صندلیمو جایی بردم که به ردیف های جلویی نزدیک تر بود و می تونستم صدای استاد رو واضح بشنوم. چیز هایی که اون به ما

درس میداد، خیلی من رو یاد مفاهیمی انداخت که استاد کلاس زبانمون سعی داره به ما یاد بده. حقیقت اینه که چند ماهی هست یک کلاس زبان رو به صورت آنلاین دنبال میکنم ولی به خاطر شغلم، زیاد پیگیرش نبودم و کمی از مباحث کلاس جا موندم، ولی حالا که دارم شغلمو رها میکنم، با پس اندازی که دارم، می تونم تا آخر دوره ی کلاس زبان آزاد باشم و وقتمو بذارم پای یادگیری. به کمک این مهارت جدید هم میتونم بعدا، شغل بهتر و پردرآمد تری به دست بیارم.

حس میکنم این چیزی بود که روحم ازم می خواد و جمع بندیم از این بخش، همچین چیزی هست. مشکلی هم با این تصمیم ندارم و خودمم دوست دارم که هر چه سریعتر، مهارتم در زبان انگلیسی افزایش پیدا کنه.

انرژی چاکرای لیمویی رنگ، به نوعی یک قدرت درمانی و محافظتی رو ایجاد کرد که باعث شد تصمیم منسجمی بگیرم و انرژی هایی که سعی داشت در سطح پایین تری نگهم داره رو جارو کنم تا بره. کمکم کرد تا روی خوب چیز هایی که شهودم ازم میخواد رو ببینم و درک کنم که گرفتن این

تصمیمات جدید، می تونه چه تاثیر و تغییر مثبتی رو درونم ایجاد کنه.

این تجربه منو یاد یکی از حرفای ادگار کیسی انداخت. البته به خیلی از گزاره ها و حرفایی که ادگار کیسی بیان کرده انتقاد دارم اما این حرفش جالب بود. یک بار، ظاهرا یک فردی از ادگار کیسی در مورد موانع شغلی یا در واقع عدم موفقیت فرد برای دست و پا کردن یک شغل خوب پرسیده. ادگار کیسی هم جواب داده که: این موضوع لزوما ربطی به مانع کارمیک نداره، یعنی حتما به این دلیل نیست که قبلا رفتیم یک کار بدی انجام دادیم و حالا خدا زده به کمرمون و دیگه نمیتونیم شغل خوبی پیدا کنیم. ادگار کیسی عقیده داشت که صرفا می تونه به خاطر این باشه که ما هنوز مهارت های کمی داریم و لازمه چیز های بیشتری یاد بگیریم تا بتونیم یه شغل ایده آل داشته باشیم. بدون مهارت، نمیشه شغل خوبی داشت و اینو همه ی ما میدونیم. میشه سراغ شغلای کاذب رفت ولی خب اسمش روشه و منطقی به نظر میرسه که این شغلای

کاذب، آخر و عاقبت خوبی نداشته باشن یا کارمای منفی ایجاد کنن.

خواب امروز، یادآور همین نکته بود. اینکه اگر می خوای درون کار و فرآیند کسب ثروت، با موقعیت ها و انتخاب های بهتری رو به رو بشی، پس مهارت های خوب خودت رو افزایش بده.

.

.

.

بخش پایانی کتاب مراقبه و پاکسازی انسداد های پولی و مالی

آخرین مرکز انرژی که طی این کتاب به سراغ پاکسازیش میریم یک مرکز انرژی ارغوانی رنگ هست که به نظر میرسه به صورت متحرک و در اطراف بدن در گردشه.

تا امروز، هر بار که به پاکسازی این مرکز رسیدم، خواب هایی با محوریت فلسفه ی مهر ورزیدن دیدم. خواب دیشب هم از همین قرار بود.

در ابتدا ،خواب میدیدم که در یک جمع خانوادگی و فامیلی بسیار سنتی و ناخوش آیند هستم. انرژی کمی داشتن و قوانین مزخرفی که اصلا دوست نداشتم بهشون تن بدم. یکی از دخترای فامیل داشت به من شیوه های حقه بازی و بهره‌کشی از مرد ها رو یاد میداد و می خواست، راغبم کنه که ازشون سو استفاده کنم تا بتونم توی دنیایی که از نظرش حیله گرانه بود، گلیم خودمو از آب بیرون بکشم.

من نمی تونستم دنیای بهتری رو تصور کنم، اما آرزو داشتم که راه دیگه ای پیدا بشه و مجبور نشم با این اتمسفر نفرت انگیز، سازگاری پیدا کنم. خواب ورق خورد و کمی سن و سالم بیشتر شد.

در دنیای خواب، دید دانای کل داشتم. یک زن و سه تا بچه رو میدیدم. بچه ها حدود ۳ تا ۶ سال داشتن. فکر میکنم دو پسر

بچه داشت و یک دختر. خلاصه این خانوم و بچه ها رو به دلیل خصومتی که باهاش داشتن به زندان انداختن. این محاکمه غیر رسمی بود و توسط مدیرای فاسد یک اداره صورت گرفته بود. چون اون ها از قدرت و نفوذ خیلی زیادی برخوردار بودن.

درست نمیدونم طی این اتفاق چه جنسیتی داشتم و کارم توی اداره چی بود. یکی از دوستانم که زن جا افتاده و زیرکی بود، ازم خواست که در جریان فراری دادن این زن و بچه هاش کمک کنم و منم طبیعتا پذیرفتم. به جز من، چند نفر دیگه هم همکاری کردن و همگی بعد از فراری دادنشون باید به منطقه ی دیگه ای مهاجرت میکردیم. چون دیر یا زود ممکن بود افشا بشه که این جریان فراری دادن کار کی بوده و اون وقت بود که پیر و پدرمون رو میسوزوندن.

دیدم که سلولی که زن و بچه های کوچکش درونش حبس بودن رو به شدت میلرزوندن، تا اون ها در اثر برخورد با دیوار ها بمیرن. زن سعی میکرد بچه هاشو بغل بگیره و بهشون تسلی بده و بگه که مراقبتون هستم و چیزی نمیشه. اما روحم که داشت این منظره رو میدید، با خودش میگفت: چیزی برای

تسلی دادن وجود نداره، اینجا موقعیتیه که حتی مهر مادری هم کمکی نمیکنه. باید دیگران کمک کنن.

دریچه ی سقف این سلول باز شد. مرد جوان زیبایی رو دیدم که کت و شلوار زیبایی پوشیده بود. اون کمک کرد تا زن و سه بچه اش از سلول بیرون بیان. زن، این مرد جوان رو میشناخت چون از همکاران سابقش در همون اداره بود.

خلاصه، یک مرد جوان که اون هم موهای سیاه و زیبایی ظاهری، و کت و شلوار مشکی داشت، کمک کرد که این ۴ نفر، بدون جلب توجه، از جلوی باجه رد بشن؛ و اونها رو توی ماشینش پنهان کرد. زن و یکی از بچه ها، توی صندوق عقب ماشین پنهان شدن و دو تا از بچه ها، جلوی صندلی های عقب ماشین.

اون ماشین، در واقع سرویس اداری بود و اون مرد هم راننده؛ و نباید از این سرویس برای خیانت به اداره استفاده میکرد. اما ما از تمام امکاناتی که داشتیم، برای فراری دادن این ۴ نفر استفاده کردیم و اون منطقه رو برای همیشه ترک کردیم.

وقتی که ماشین به راه افتاد و روح من داشت بالای ماشین حرکت میکرد. به خیابون ها و آدم ها و ساختمون ها نگاه میکردم و خوشحال بودم که نقشه، با موفقیت داره تموم میشه. توی اون لحظات، داشتم به فلسفه ی کمک کردن و مهر ورزیدن فکر میکردم. این فصل از زندگیمو با این جمع بندی به اتمام رسوندم: چرخ این دنیا، بدون عشق و محبت ورزیدن، نمی تونه که بچرخه.

در منطقه ی جدید، دیگه جای ما امن بود و از حمایت دوستان جدید و متعددی برخوردار شدیم. مادر بچه ها هم سوژه ی رسانه شد و داستان فرارش رو با جزئیات تعریف کرد.

من هنوز هم خجالتی و کناره گیر بودم. اما همکارم، یعنی همون زن زیرکی که منو به انجام این کار تشویق کرد، بهم توصیه میکرد که با آدم ها تعامل بیشتری بگیرم و ترس های گذشته رو کنار بذارم. حتی اگر دنبال منفعت خودم نیستم، برای پیدا کردن موقعیت هایی برای کمک کردن عاقلانه و خوب، با دیگران تعامل بگیرم و سعی کنم بشناسمشون.

جهان بینیش برام جالب بود.

در دنیای جدید، افراد غریبه ی زیادی با ما احساس صمیمیت و خویشاوندی میکردن. ما رو به جشن های عروسی و مهمونی هاشون دعوت میکردن و کنار ما حس امنیت داشتن.

همچنین ما تونستیم، شغل بهتر و زندگی بهتری رو به دست بیاریم و از این نقشه، سودی بردیم که اصلا انتظارشو نداشتیم.

همین دیگه.... پاکسازی ۱۷ مرکز انرژی برای رفع انسداد های پولی و مالی تموم شد. در حوزه ی تخصص و کارمون، فرصت‌های زیادی برای کمک کردن پیش میاد. بعضی ها توصیه میکنن که برای شناخته شدن در دنیای بیزنس، الکی خودتون رو توی مهمونی ها و جمع های دوستانه ی تو خالی بچپونید. دوستی های سطحی و مسخره ای شکل میدن چون صرفا می خوان توی شغلشون پیشرفت کنن و لا به لای همین دوستی ها، ممکنه تن به کارهای غیر اخلاقی ای بدن مثلا پارتی بازی کنن یا رشوه بگیرن، تا یک خدمت رو انجام بدن.

ولی این خواب، به من یاد داد که شاید ارتباط گرفتن با دیگران اجتناب ناپذیر باشه اما اگر تو، موضوعیت این معاشرت ها رو تغییر بدی، خود به خود به سمت رفاقت با افرادی میری که برات جالب و دوست داشتنی هستن و منفعت خوبی هم می تونه بهت برسه.

مرکز انرژی ارغوانی رنگ، در مورد محبت و مهربانی هست. چیزی که هیچ وابستگی مستقیمی به سیستم های پولی و مالی سیاره ی زمین نداره اما می تونه در پالایش و بهبود سیستم های رایج، تاثیر زیادی داشته باشه.

زمانی که این کتاب رو شروع کردم، انتظار نداشتم که بار محتوایی چندانی پیدا کنه. تا امروز، با سیستم انرژیکی کار میکردم صرفا چون می خواستم به لحاظ روانی، فرد سالم تری باشم و به خودآگاهی بیشتری برسم. ولی اینطوری نبود که روی موضوع خاصی چندان تمرکز کنم. فکر نمیکردم جواب بده. مخصوصا چیزی مثل موضوع کسب ثروت. ولی نتیجه، شگفت زده ام کرد و کنجکاو شدم که آیا میشه از این روش

برای رفع انسداد های روانی یا مانع های ذهنی دیگه هم استفاده کرد؟

مثلا من فشار های روانی زیادی رو حین زبان آموزشی یا رژیم لاغری تجربه میکنم و دوست دارم که از دست این فشار های روانی خلاص بشم. فکر میکنید استفاده از همین روش بتونه خوداگاهی بیشتری رو منجر بشه؟

به هر صورت، فکر کنم کتاب بعدی در مورد رفع انسداد های ذهنی در مورد زبان آموزی باشه.

اما خودآگاهی در مورد سیستم های پولی و مالی تموم نشده. شما بهتر از من میدونید که چقدر این ماجرای کسب ثروت، پر پیچ و خمه. شما میتونید به همین روشی که در کتاب دنبال کردیم، بار ها و بار ها سیستم انرژیکی خودتون رو پاکسازی کنید. لزومی نداره تجارب خودتون رو بنویسید. مراقبه کمک میکنه تا ذهنتون آمادگی خوبی به دست بیاره و طبعا اگر در حین مراقبه بخواید که از انرژی خدا سرشار بشید، به شکلی منصفانه و عاشقانه تر به چالش های زندگی نگاه میکنید و

رفتار ها یا واکنش های خودتون رو بازطراحی میکنید. در واقع، در مورد نویسنده ی این کتاب که اینطور جواب داد.

این کتاب فقط یه راهنما بود و علاقه داشتم به شکل متفاوتی در مورد رویابینی و تفسیر خواب ها تولید محتوا صورت بگیره. اگر دوست داشتید چیز های بیشتری در مورد این موضوع مطالعه کنید، بقیه ی کتاب های درون کانال تلگرام رو مطالعه کنید. توی همه ی کتاب ها، چیزهایی در مورد تفسیر خواب به شیوه ی روانشناختی نوشته شده. چون چیزی غیر از این بلد نیستم.

https://t.me/ketabkhanehzor

فعلا وقتتون بخیر باشه.